

## درس معارف شیعی

مربوط به سطح ۲ غیر حضوری با گرایش تفسیر  
برگرفته از کتاب (شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات)  
جلد اول  
تالیف: استاد علی اصغر رضوانی

### پیدایش شیعه

وقتی درباره مذهب‌بی بحث می‌شود، این سؤال‌ها پیش می‌آید که:

- منشأ پیدایش آن مذهب چیست؟

- مؤسس آن کیست؟

- عوامل ظهور و بروز و پیدایش آن چه بوده؟

- چه علل و عواملی در شکل‌گیری آن دخیل بوده است؟

- حال اگر آن مذهب در اقلیت باشد چرا در اقلیت قرار دارد؟

- چرا خودش را از اکثریت جدا کرده است؟

- آیا عوامل خارجی در پیدایش این مذهب دخیل بوده است؟

سؤال خاص این است که چه علل و عواملی در پیدایش مذهب شیعه دخیل بوده است؟ در این بحث عوامل جدایی شیعه از عامه و ظهور شیعه را بررسی خواهیم کرد:

### سخنی با مخالفین

گروهی از نویسندگانی که در مورد شیعه و تشیع قلم زده‌اند چنین پنداشته‌اند که تشیع ایده و آرمان نوظهوری است که بر اثر عوامل و جریان‌اتی خاص از پیکره واحد جامعه اسلامی جدا شده و در طول زمان گسترش یافته است. لذا در مورد سبب پیدایش این مکتب اختلاف کرده‌اند:

عده‌ای می‌گویند: این مکتب زاینده فکر عبدالله بن سبا و تشکیلات سیاسی اوست.

عده‌ای دیگر پیدایش آن را در زمان امام علی و در جنگ صفین یا جمل می‌دانند.

گروهی نیز این نگرش را متأثر از افکار فارسیان قدیم دانسته‌اند که در پیکره جامعه اسلامی رسوخ کرده است. آنچه اینان را به طرح این خیالات واداشته، آن است که گمان کرده‌اند اقلیت شیعه مانند عضو زایدی است که از سازمان واحد بدن جدا شده و از اصل و ریشه خود بریده است. بنابراین باید در جستجوی علل این جدایی بود. آنان می‌پندارند که اصل اولی در امت اسلامی، غیر شیعی بودن است، لذا دنبال علت پدید آمدن تشیع برآمده‌اند. ولی این فرضیه صحیح نیست، زیرا اولاً: کثرت عددی را دلیل بر حقانیت و قلت عددی و ضعف عدّه و عدّه را دلیل بر عدم حقانیت قرار دادن، درست نیست و مخالف موازین صحیح عقلی و نقلی است. قرآن کریم در موارد زیادی رهروان حق را قلیل و پیروان باطل را کثیر شمرده است:

وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ<sup>۱</sup> «و تعداد کمی از بندگان من شکر گزارند.» در جای دیگر می‌فرماید: وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ<sup>۲</sup> «همانا کثیری از مردم فاسق‌اند.» هم چنین می‌فرماید: وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ<sup>۳</sup> «و بیشتر مردم نسبت به حق کراهت دارند.»

بنابراین قرآن مجید چنین معیاری را که اقلیت همیشه غیر اصیل است باطل می‌شمارد.

ثانیاً: اسلام بی تشیع را بر اساس کثرت عددی، صفت اصلی اسلام قرار دادن و اسلام شیعی را بر اساس قلت عددی، صفت عارضی اسلام قرار دادن نکته‌ای است که با تقسیم بندی معمول در عقاید اسلامی سازگاری ندارد. علاوه بر این پیدایش عقیده و آرمان تشیع را نمی‌توان با پیدایش اصطلاح شیعه و تشیع هم زمان دانست؛ زیرا پیدایش محتوا و روح هر مکتب با پیدایش اسم و اصطلاح آن متفاوت است. بنابراین برای ورود به بحث شیعه و پیدایش منشأ آن باید سراغ روح آن مذهب رفت، نه اسم و اصطلاح آن؛ حتی اگر در روایات و کلمات صاحب شریعت چنین واژه‌هایی نتوان یافت؛ اگر چه این گفته نیز از باب تسامح است، زیرا پیامبر اسلام ((صلی الله علیه و آله)) در روایات متعددی به شیعه بشارت‌هایی داده است که بدان‌ها اشاره خواهیم کرد.

### مفهوم شیعه در لغت

واژه شیعه از نظر لغت در دو معنا به کار رفته است.

۱- موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل، بدون این که یکی تابع دیگری باشد؛ چنان که در لسان العرب<sup>۴</sup> آمده: «شیعه جماعتی را گویند که بر امری اجتماع کنند. پس هر قومی که بر امری اجتماع کنند، شیعه نامند.»

<sup>۱</sup> (۱). سبأ (۳۴) آیه ۱۳.

<sup>۲</sup> (۲). مائده (۵) آیه ۴۹.

<sup>۳</sup> (۳). المؤمنون (۲۳) آیه ۷۰.

این معنا در قرآن کریم نیز به کار رفته است؛ چنان که از حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان شیعه حضرت نوح (علیه السلام) یاد شده است: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ**<sup>۵</sup>.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بود و پیرو شریعت نوح نبود، ولی از آن جا که روش او در توحید هم آهنگ با روش نوح بود، شیعه نوح (هم آهنگ با نوح) نامیده شده است. در این معنا تقدم و تأخر زمانی شرط نیست، یعنی همان گونه که فرد متأخر را می توان شیعه فرد متقدم دانست، عکس آن نیز پذیرفته است.<sup>۶</sup> چنان که در قرآن کریم آمده است: **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ**<sup>۷</sup> مقصود از «اشیاع» مشرکان و کافران امت های پیشین اند که در مخالفت با پیامبرانشان همانند مشرکان و کافران عصر رسالت بوده اند.<sup>۸</sup>

۲- متابعت و پیروی از دیگری: در «قاموس المحيط» آمده است: «شیعه رجل، اتباع و انصار اوست».<sup>۹</sup> پیروی از عقیده و راه و رسم دیگری معمولاً با محبت و دوستی همراه است. در کاربرد واژه شیعه نیز این معنا مراد است؛ چنان که قرآن کریم در مورد فردی قبطی که از هواداران و پیروان حضرت موسی (علیه السلام) بود فرموده است: **فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ**<sup>۱۰</sup> «در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری علیه دشمن خواست».

از دو معنای یادشده معنای دوم شناخته شده تر و معروف تر است و هرگاه قرینه ای در میان نباشد، همین معنا اراده خواهد شد؛ چنان که در کتب لغت و تفسیر نیز این معنا بیشتر مورد توجه واقع شده است.

### مفهوم شیعه در اصطلاح

مورخان و محققان در ملل و نحل عنوان شیعه را به طور مطلق بر شیعه دوازده امامی اطلاع می کنند که در ذیل به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

۱- شهرستانی می گوید: «به کسانی که فقط از علی (علیه السلام) پیروی نموده و امامت و خلافت او را به سبب نص و وصیت پذیرفته اند، شیعه اطلاق می شود».<sup>۱۱</sup>

<sup>۴</sup> (۱). لسان العرب، ماده «شیع».

<sup>۵</sup> (۲). صافات (۳۷) آیه ۸۳.

<sup>۶</sup> (۳). المیزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

<sup>۷</sup> (۴). قمر (۵۴) آیه ۵۱.

<sup>۸</sup> (۱). کشاف، ج ۴، ص ۴۴۱ و المیزان، ج ۱۹، ص ۸۸.

<sup>۹</sup> (۲). قاموس المحيط، ماده «شیع».

<sup>۱۰</sup> (۳). قصص (۲۸) آیه ۱۵.

<sup>۱۱</sup> (۴). الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۷.

۲- ابن خلدون می‌نویسد: «شیعه در لغت به معنای همراه و پیرو است، اما در عرف فقیهان و متکلمان به پیروان علی و اولاد او علیهم السلام اطلاق می‌شود.»<sup>۱۲</sup>

۳- میر سید شریف جرجانی می‌نویسد: «شیعه به کسانی گفته می‌شود که از علی (علیه السلام) پیروی نموده و امامت او را پس از رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) پذیرفته‌اند و معتقدند که امامت از او و فرزندانش خارج نمی‌شود.»<sup>۱۳</sup>

۴- محمد فرید وجدی می‌نویسد: «به کسانی که علی (علیه السلام) را امام دانسته و از او پیروی کرده‌اند و امامت را خارج از اولاد او نمی‌دانند، شیعه اطلاق می‌شود. اینان معتقدند که امامت قضیه‌ای مصلحتی نیست تا امت به اختیار خود کسی را به عنوان امام معرفی کنند، بلکه رکن و پایه‌ای از ارکان دین می‌باشد. به همین جهت باید رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) به صراحت، امام پس از خود را معرفی نماید. از معتقدات دیگر شیعه این است که آنان امامان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم دانسته و می‌گویند: انسان در گفتار و رفتار باید تولی و تبری را رعایت کند، مگر این که از دشمن ظالم برسد که در آن حال می‌تواند تقیه نماید.»<sup>۱۴</sup>

۵- فیروز آبادی می‌گوید: «این اسم (شیعه) بر هر کسی که ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام را قبول نموده است، غلبه پیدا کرده، تا جایی که اسم خاص آنها قرار گرفته است.»<sup>۱۵</sup>

۶- ابوالحسن اشعری می‌گوید: «به شیعیان، به این جهت شیعه اطلاق می‌شود که از علی (علیه السلام) پیروی نموده و او را بر سایر اصحاب پیامبر ((صلی الله علیه و آله)) مقدم می‌دارند.»<sup>۱۶</sup>

۷- پطرس بستانی می‌گوید: «شیعه یکی از گروه‌های بزرگ اسلامی است. آنان کسانی اند که معتقدند به این که امامت پس از رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) به نص جلی یا خفی به علی (علیه السلام) رسیده است و این منصب از او و اولادش خارج نمی‌شود.»<sup>۱۷</sup>

۸- دکتر ناصر بن علی عائض حسن الشیخ - از نویسندگان وهابی - می‌گوید: «کلمه شیعه، معنای اصطلاحی خاصی به خود گرفته و به کسانی اطلاق می‌شود که امامت را از مصالح عمومی نمی‌دانند تا نظر امت در آن معتبر باشد، بلکه آن را رکنی از ارکان دین دانسته و معتقدند که جایز نیست پیامبر ((صلی الله علیه و آله)) از

<sup>۱۲</sup> (۵). مقدمه ابن خلدون، ص ۱۳۸.

<sup>۱۳</sup> (۱). کتاب التعریفات، ص ۵۷.

<sup>۱۴</sup> (۲). دائرة المعارف، ج ۵، ص ۲۴۲.

<sup>۱۵</sup> (۳). قاموس المحيط، ماده «شیع».

<sup>۱۶</sup> (۴). مقالات الاسلامیین، ص ۶۵.

<sup>۱۷</sup> (۵). دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۶۶۱.

تعیین امام پس از خود غفلت نموده و یا آن را به امت واگذار نماید، بلکه بر او واجب است تا چنین شخصی را معرفی نماید.<sup>۱۸</sup>

۹- شیخ مفید رحمه الله نیز می‌گوید: «به کسانی که از امام علی (علیه السلام) پیروی نموده و او را بر دیگر صحابه مقدم داشته‌اند، شیعه گفته می‌شود. آنها معتقدند که امام علی (علیه السلام) پس از رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) اراده خداوند متعال و وصیت پیامبر اکرم به عنوان امام معرفی شده است.»<sup>۱۹</sup>

### تشیع در لغت

جوهری در صحاح اللغة می‌گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت، یعنی پیروی نمودن، یاری نمودن، ولایت کسی را داشتن.»<sup>۲۰</sup> به همین مضمون نیز در تاج العروس<sup>۲۱</sup> و لسان العرب<sup>۲۲</sup> وارد شده است.

### تشیع در اصطلاح

تشیع در اصطلاح از نگرشی برخوردار است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می‌گیرد. در این میان پیامبر گرامی اسلام ((صلی الله علیه و آله)) نیز به پیروی از سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته - به دستور خداوند - امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول آنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و آخر آنان امام مهدی (عج)، هم در زمینه مرجعیت دینی و در بخش ولایت، حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم پس از رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) هستند.

مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه می‌گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نص از جانب پیامبر ((صلی الله علیه و آله)) بر امامت امام علی (علیه السلام) و خلافت او، بدون آن که در حق او یا فرزندانش غلو شده باشد.»<sup>۲۳</sup>

<sup>۱۸</sup> (۱) عقیده السنة و الجماعة فی الصحابة الكرام، ج ۳، ص ۸۹۰ و ۸۹۱.

<sup>۱۹</sup> (۲) هویة التشیع، ص ۱۲، به نقل از شیخ مفید رحمه الله.

<sup>۲۰</sup> (۳) صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۵۶.

<sup>۲۱</sup> (۴) تاج العروس، ماده «شیع».

<sup>۲۲</sup> (۵) لسان العرب، ماده «شیع».

<sup>۲۳</sup> (۱) الشیعة فی المیزان، محمد جواد مغنیه، ص ۳۳.

در مورد پیدایش تاریخی شیعه و ظهور آن نظرات گوناگونی از سوی مورّخین ارائه شده که به عمده آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱- ظهور شیعه در عصر پیامبر ((صلی الله علیه و آله))

شیعه امامیه معتقد است که بذر اولیّه تشیع را خداوند در قرآن کریم نشانده و پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله)) در طول دوران رسالتش آن را آبیاری کرده است. بنابراین شجره طیبه تشیع در زمان حضور نبیّ گرامی اسلام به ثمر نشست و به همین جهت عدّه‌ای در زمان پیامبر ((صلی الله علیه و آله)) به این عنوان معروف بوده‌اند؛ مثل: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و غیره. این قول و نظریه را- ان شاء الله- اثبات خواهیم کرد.

### ۲- ظهور شیعه در سقیفه

بعضی از تاریخ نگاران اهل سنت معتقدند: هنگامی که در سقیفه عدّه‌ای- به تبع نص- به دنبال علی (علیه السلام) رفتند، تشیع به وجود آمد. ابن خلدون،<sup>۲۴</sup> دکتر حسن ابراهیم حسن،<sup>۲۵</sup> احمد امین مصری<sup>۲۶</sup> و محمد عبدالله عنان<sup>۲۷</sup> از نویسندگان اهل سنت و جولد تسهیر<sup>۲۸</sup> (شرق شناس معروف) این نظریه را پذیرفته‌اند.

### ۳- ظهور شیعه هنگام قتل عثمان

گروهی نیز عقیده دارند که هنگام حمله مردم به خانه عثمان و کشتن او شیعه ظهور پیدا کرده است. از میان اهل سنت، ابن حزم اندلسی<sup>۲۹</sup> و دکتر علی سامی النشار<sup>۳۰</sup> و از بین شرق شناسان، فلهاوزن چنین نگرشی دارند.<sup>۳۱</sup>

### ۴- ظهور شیعه پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام)

دکتر کامل مصطفی شیبی معتقد است که تشیع و شیعه پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ظاهر گشته است.<sup>۳۲</sup>

### ۵- تأثیر شیعه از افکار فارسیان

<sup>۲۴</sup> (۲). تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

<sup>۲۵</sup> (۳). تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱.

<sup>۲۶</sup> (۴). فجر الاسلام، ۲۶۶.

<sup>۲۷</sup> (۵). تاریخ الجمعیات السّریة، ص ۲۶.

<sup>۲۸</sup> (۶). العقیده و الشریعة فی الاسلام، ص ۱۷۴.

<sup>۲۹</sup> (۱). الفصل، ج ۲، ص ۷۸.

<sup>۳۰</sup> (۲). نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۲، ص ۷۸.

<sup>۳۱</sup> (۳). الخوارج و الشیعة، ص ۱۴۶.

<sup>۳۲</sup> (۴). الصلة بین التصوف و التشیع، ص ۲۳.

برخی معتقدند که فکر و ایده تشیع برخاسته از افکار ایرانی است که به پایتخت اسلام نفوذ کرده است. از میان شرق شناسان، دوزی،<sup>۳۳</sup> فان فلوتن،<sup>۳۴</sup> براون،<sup>۳۵</sup> و از میان اهل سنت، احمد امین مصری<sup>۳۶</sup> و احمد عطیة اللّٰه<sup>۳۷</sup> چنین نظریه‌ای را ابراز کرده‌اند.

#### ۶- شیعه متأثر از افکار ابن سبأ

عده‌ای معتقدند که شیعه پیروان عبدالله بن سبأند که در عصر عثمان، مسلمان شد. برخی از این افراد عبارت اند از: دکتر علی سامی النشار،<sup>۳۸</sup> سید محمد رشید رضا،<sup>۳۹</sup> شیخ محمد ابوزهره<sup>۴۰</sup> و ابوالحسن ملطی.<sup>۴۱</sup>

در این بحث نظریه اول را به اثبات خواهیم رساند، که در نتیجه آرای دیگر خود به خود ابطال خواهند شد؛ اگر چه در رساله‌ای مستقل هم راجع به عبدالله بن سبأ بحث نموده‌ایم.

#### عوامل ظهور شیعه

عوامل ظهور و بروز شیعه و یا به تعبیری دیگر: جدایی شیعه از عامه را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد:

- اول: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام.
- دوم: وجود آیات فراوان در مورد فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.
- سوم: وجود آیات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.
- چهارم: وجود روایات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام.
- پنجم: وجود روایات فراوان درباره فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام.
- ششم: وجود روایات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام.
- هفتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام.

<sup>۳۳</sup> (۵). تاریخ المذاهب الاسلامیة، ج ۱، ص ۴۱.

<sup>۳۴</sup> (۶). همان.

<sup>۳۵</sup> (۷). فجر الاسلام، ص ۱۱۱.

<sup>۳۶</sup> (۸). همان.

<sup>۳۷</sup> (۹). القاموس الاسلامی، ج ۳، ص ۲۲۲.

<sup>۳۸</sup> (۱۰). نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ص ۱۸.

<sup>۳۹</sup> (۱۱). السنة و الشيعة، ص ۴ تا ۶.

<sup>۴۰</sup> (۱). المذاهب الاسلامیة، ص ۶۴.

<sup>۴۱</sup> (۲). التنبيه و الردّ علی اهل الاهواء و البدع، ص ۲۵.

ما سعی کرده‌ایم در این رساله مختصر برای هر یک از امور فوق به طور فهرست‌وار ادله و شواهدی اقامه نماییم:

## امر اول: آیات امامت

با مراجعه به قرآن کریم پی به وجود آیه‌ای خواهیم برد که بر امامت و ولایت امام علی (علیه السلام) یا مجموعه اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کنند که در ذیل به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

### ۱- آیه ولایت

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛**<sup>۴۲</sup> «ولی امر شما تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی هستند که نماز را به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می‌دهند.»

داستان نزول آیه شریفه بنا بر آنچه در کتاب‌های تاریخی، تفسیری و روایی آمده، چنین است: روزی مرد فقیری در مسجد از مردم تقاضای کمک کرد، علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود، انگشتر خود را به عنوان صدقه به او داد. آن گاه این آیه توسط جبرئیل بر پیامبر - که در منزل بود - نازل شد. مضمون این حدیث توسط ده نفر از صحابه نقل گردیده و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت آن را در کتب خود آورده‌اند؛ مثل طبرانی،<sup>۴۳</sup> ابوبکر جصاص،<sup>۴۴</sup> واحدی،<sup>۴۵</sup> زمخشری،<sup>۴۶</sup> و ....

### ۲- آیه انذار

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛**<sup>۴۷</sup> «همانا تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌گری می‌باشی.»

جمهور عامه از رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) روایت کرده‌اند که فرمود: «من منذر و علی هادی است و با تو ای علی! هدایت شوندگان هدایت یابند.»<sup>۴۸</sup>

مضمون این حدیث را نه نفر از صحابه و بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

<sup>۴۲</sup> (۱). مائده (۵) آیه ۵۵.

<sup>۴۳</sup> (۲). معجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۰، ح ۶۲۲۸.

<sup>۴۴</sup> (۳). احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۴۶.

<sup>۴۵</sup> (۴). اسباب النزول، ص ۱۳۳.

<sup>۴۶</sup> (۵). الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

<sup>۴۷</sup> (۶). رعد (۱۳) آیه ۷.

<sup>۴۸</sup> (۷). جامع البیان، ذیل آیه.



### ۳- آیه تبلیغ

خداوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛<sup>۴۹</sup> «ای رسول! ابلاغ نما آنچه را که پروردگارت بر تو نازل کرده و اگر ابلاغ نکنی رسالتت را ابلاغ نموده‌ای و خداوند تو را از مردم محافظت می‌نماید.»

این عساکر به سند صحیح از ابی سعید خدری نقل می‌کند که این آیه شریفه در روز غدیر خم بر رسول خدا ((صلی الله علیه و آله)) در شأن امام علی (علیه السلام) نازل شد.<sup>۵۰</sup>

این حدیث را هشت نفر از صحابه و چهارده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

### ۴- آیه اکمال

خداوند متعال می‌فرماید: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛<sup>۵۱</sup> «امروز دینتان را بر شما کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم بر شما که اسلام دین شما باشد.»

خطیب بغدادی به سند صحیح از ابی هریره نقل می‌کند که هر کس روز هجدهم ذی حجه (روز غدیر خم) را روزه بگیرد خداوند ثواب شصت ماه روزه را به او عطا می‌کند. روز غدیر روزی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنین نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! آن گاه فرمود: هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست. در این حال عمر بن خطاب دو بار به علی تبریک گفت و عرض کرد: ای پسر ابی طالب تو مولای من و مولای تمام مسلمانان گشتی، در این هنگام آیه فوق نازل شد.<sup>۵۲</sup>

مضمون این حدیث را بیش از پانزده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

### امر دوّم: آیات فضائل

در ذیل به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

#### ۱- سوره دهر

خداوند متعال می‌فرماید: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا؛<sup>۵۳</sup> «و هم به دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می‌دهند [و گویند] فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم.»

<sup>۴۹</sup> (۱) مائده (۵) آیه ۶۷.

<sup>۵۰</sup> (۲) ترجمه امام علی ((علیه السلام))، ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۶.

<sup>۵۱</sup> (۳) مائده (۵) آیه ۳.

<sup>۵۲</sup> (۴) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

<sup>۵۳</sup> (۱) دهر (۷۶) آیات ۸ و ۹.

سی و شش نفر از علمای اهل سنت تصریح نموده‌اند که این آیه در شأن اهل بیت پیامبر علیهم السلام نازل شده است: فخر رازی در التفسیر الکبیر، ذیل همین آیه، قاضی بیضاوی در انوار التنزیل، سیوطی در الدر المنثور، ابوالفداء در تاریخش،<sup>۵۴</sup> بغدادی در تاریخش<sup>۵۵</sup> و غیره.

## ۲- آیه شراء

خداوند متعال می‌فرماید: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ**؛<sup>۵۶</sup> «برخی مردان اند که از جان خود در طلب رضایت خداوند درگذرند و خداوند دوست دار چنین بندگان است.»

ابن عباس می‌گوید: «این آیه در شأن علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دست مشرکین فرار کرده و با ابوبکر به غاری پناه برد، علی (علیه السلام) در مکه در رخت خواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید.»<sup>۵۷</sup>

ابن ابی الحدید می‌گوید: «تمام مفسرین، روایت کرده‌اند که آیه فوق در شأن علی (علیه السلام) نازل شد، آن هم در شبی که آن حضرت در فراش پیامبر (صلی الله علیه و آله) آرمد تا جان پیامبر محفوظ بماند.»<sup>۵۸</sup>

چهارده نفر از علمای اهل سنت بر نزول آیه شریفه در شأن امام علی تصریح نموده‌اند که عبارت اند از: زینی دحلان،<sup>۵۹</sup> فخر رازی،<sup>۶۰</sup> ابن اثیر، دیار بکری<sup>۶۱</sup> و غیره.

سیزده نفر نیز تصریح نموده‌اند که این آیه در «ليلة المبيت» بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است که عبارت اند از: احمد بن حنبل،<sup>۶۲</sup> طبری،<sup>۶۴۳</sup> ابن سعد،<sup>۶۵</sup> ابن هشام،<sup>۶۶</sup> ابن اثیر،<sup>۶۷</sup> ابن کثیر<sup>۶۸</sup> و غیره.

## ۳- آیه مباحله

<sup>۵۴</sup> (۲). تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶.

<sup>۵۵</sup> (۳). تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۱.

<sup>۵۶</sup> (۴). بقره (۲) آیه ۲۰۷.

<sup>۵۷</sup> (۵). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴.

<sup>۵۸</sup> (۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

<sup>۵۹</sup> (۲). السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۳۰۶.

<sup>۶۰</sup> (۳). التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۳.

<sup>۶۱</sup> (۴). اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵.

<sup>۶۲</sup> (۵). تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۵.

<sup>۶۳</sup> (۶). مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸.

<sup>۶۴</sup> (۷). تاریخ طبری.

<sup>۶۵</sup> (۸). طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۲.

<sup>۶۶</sup> (۹). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۱.

<sup>۶۷</sup> (۱۰). کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲.

<sup>۶۸</sup> (۱۱). البداية و النهایة، ج ۷، ص ۳۳۸.

خداوند متعال می‌فرماید: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَنَبْتَهُلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛**<sup>۶۹</sup> «پس هر کس با تو در مقام مجادله درباره عیسی برآید پس از آنکه به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباحله برخیزیم تا دروغ گو و کافران را به لعن عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسرین، اجماع دارند بر این که مراد از «انفسنا» در این آیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در این جا از علی (علیه السلام) به نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعبیر شده است. احمد بن حنبل نقل می‌کند: هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی، فاطمه، حسن و حسین را خواست، آن گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل بیت من اند.<sup>۷۰</sup>

بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین این مضمون را نقل کرده و آیه را در شأن اهل بیت علیهم السلام می‌دانند. از قرن سوم تا سیزدهم نیز بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت این مضمون را نقل کرده‌اند. این حدیث را می‌توان از راه‌های مختلف تصحیح نمود:

۱- حدیث در صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص نقل شده.<sup>۷۱</sup>

۲- ترمذی به صحت آن تصریح نموده.<sup>۷۲</sup>

۳- حاکم به صحت آن تصریح نموده.<sup>۷۳</sup>

۴- ذهبی در تلخیص المستدرک به صحت آن تصریح کرده.<sup>۷۴</sup>

۵- ابن اثیر اصل قضیه را از مسلمات دانسته است.<sup>۷۵</sup>

۶- جصاص تصریح به عدم اختلاف در حدیث نموده است.<sup>۷۶</sup>

۷- قاضی ایچی نیز به صحت این حدیث تصریح دارد.<sup>۷۷</sup>

۴- آیه مودت

<sup>۶۹</sup> (۱۲). آل عمران (۳)، ۶۱.

<sup>۷۰</sup> (۱). مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

<sup>۷۱</sup> (۲). صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

<sup>۷۲</sup> (۳). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۶.

<sup>۷۳</sup> (۴). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

<sup>۷۴</sup> (۵). همان.

<sup>۷۵</sup> (۶). کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۳.

<sup>۷۶</sup> (۷). احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۶.

<sup>۷۷</sup> (۸). شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۷.

خداوند متعال می‌فرماید: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**؛<sup>۷۸</sup> «بگو من از اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت مرا در حق خویشاوندان من منظور دارید.» جمهور عامه روایت کرده‌اند که بعد از نزول آیه فوق، سؤال کردند: ای رسول خدا! نزدیکان تو که مودت آنان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: «علی، فاطمه، حسن و حسین.»

این مضمون را بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین و حدود شصت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال: سیوطی،<sup>۷۹</sup> طبری،<sup>۸۰</sup> احمد بن حنبل و دیگران. عده‌ای نیز؛ مانند: ابن حبان در تفسیرش حدیث را از مسلمات دانسته است.

### امر سوّم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

برخی از آیات دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارند که عبارت اند از:

#### ۱- آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**؛<sup>۸۱</sup> «همانا خداوند اراده کرده تا هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور کرده و شما را پاک نماید.» شکی نیست که این آیه - که دلالت بر عصمت دارد - در شأن اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده است. این شأن نزول را سیزده نفر از صحابه و ده‌ها نفر از علمای اهل سنت در کتب خود ذکر کرده‌اند.

ترمذی در صحیحش از عمر بن ابی سلمه نقل می‌کند: «هنگامی که آیه تطهیر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه ام سلمه نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و سپس کساء را بر روی آنها کشید و عرض کرد: بارخدا! اینان اهل بیت من هستند. پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک فرما.»<sup>۸۲</sup>

#### ۲- آیه اولی الامر

خداوند متعال می‌فرماید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**؛<sup>۸۳</sup> «خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.»

<sup>۷۸</sup> (۹). شوری (۴۲) آیه ۲۳.

<sup>۷۹</sup> (۱). درالمنثور، ج ۶، ص ۷.

<sup>۸۰</sup> (۲). جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۴ و ۱۵ و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹.

<sup>۸۱</sup> (۳). احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

<sup>۸۲</sup> (۱). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷.

<sup>۸۳</sup> (۲). نساء (۴) آیه ۵۹.

مقصود از اولی الامر معصومینی هستند که اطاعت آنان به طور مطلق همانند اطاعت خدا و رسول خدا واجب است. البته در حق کسانی غیر از این دوازده امام، ادعای عصمت نشده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کسی مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کسی مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر کسی علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کسی علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»<sup>۸۴</sup>

### امر چهارم: روایات امامت و ولایت

یکی دیگر از عوامل ظهور و بروز شیعه، روایاتی است که دلالت بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) دارد؛ مانند:

۱- حدیث غدیر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»؛<sup>۸۵</sup> «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست.»

۲- حدیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیراً کلّهم من قریش»؛<sup>۸۶</sup> «بعد از من دوازده خلیفه و امیر خواهد بود که همه آنان از قریش هستند.»

۳- حدیث ولایت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «انت ولیّ کلّ مؤمن بعدی»؛<sup>۸۷</sup> «تو ولیّ و سرپرست هر مؤمنی بعد از من هستی.»

۴- حدیث وصایت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انّ لكلّ نبیّ وصیّاً؛ و وارثاً و انّ علیاً وصیّی و وارثی»؛<sup>۸۸</sup> «همانا برای هر نبی، وصی و وارثی است و همانا علی وصی و وارث من است.»

۵- حدیث منزلت

<sup>۸۴</sup> (۳). ترجمه امام علی (علیه السلام)، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۶۴.

<sup>۸۵</sup> (۴). مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۱۸۵۰۶.

<sup>۸۶</sup> (۵). صحیح بخاری، باب الاستخلاف.

<sup>۸۷</sup> (۱). المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸.

<sup>۸۸</sup> (۲). تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي»<sup>۸۹</sup> «تو نزد من مانند هارون نزد موسایی، مگر آن که بعد از من نبی ای نیست.»

۶- حدیث خلافت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «انت اخي و وصي و خلیفتی فاسمعوا له و اطیعوا»<sup>۹۰</sup> «تو برادر، وصی و جانشین من در میان قومت می باشی، پس به سخنان او گوش داده و او را اطاعت کنید.»

### امر پنجم: روایات فضائل

در ذیل به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱- حدیث نور

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «كنت انا و علی بن ابی طالب (علیه السلام) نوراً بین یدی اللّٰه قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئین. فجزء انا و جزء علی»<sup>۹۱</sup> «من و علی بن ابی طالب نوری واحد نزد خداوند متعال بودیم، قبل از آن که خداوند حضرت آدم را به چهار هزار سال خلق کند، بعد از خلقت آدم آن نور را به دو جزء تقسیم نمود: جزئی من و جزء دیگر آن علی است.» این حدیث را هشت نفر از صحابه، هشت نفر از تابعین و بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند.

۲- حدیث «أحبّ الخلق»

امام علی (علیه السلام) کسی است که طبق نصّ نبوی: «أحبّ الخلق الی اللّٰه» است.

ترمذی به سند خود از انس بن مالک نقل می کند: مرغ بریانی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

عرض کرد: خدایا! محبوبترین خلق نزد خودت را نزد من بفرست تا با من در این غذا شرکت کند. در این هنگام علی (علیه السلام) وارد شد و با او در غذا شرکت کرد.<sup>۹۲</sup>

این حدیث صحیح را نه نفر از صحابه، نود و یک نفر از تابعین و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند. هفت نفر از آنان نیز درباره این حدیث کتاب تألیف نموده اند و گروهی از آنان نیز حدیث را از مسلمات

<sup>۸۹</sup> (۳). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱، ح ۳۷۳۰.

<sup>۹۰</sup> (۴). کامل ابن اثیر حوادث سال سوّم بعثت.

<sup>۹۱</sup> (۵). تذکرة الخواص، ص ۴۶.

<sup>۹۲</sup> (۱). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵.

دانسته‌اند؛ مانند: مسعودی در مروج الذهب،<sup>۹۳</sup> ابن عبد البر، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل،<sup>۹۴</sup> صفوری در نزهة المجالس و فضل بن روزبهان در ابطال الباطل.

این حدیث را می‌توان از راه‌هایی تصحیح نمود:

الف - عدالت و وثاقت راویانش.

ب - تصحیح جماعتی از علمای اهل سنت؛ مانند: حاکم نیشابوری و قاضی عبدالجبار معتزلی.

ج - به شعر در آمدن حدیث که دلالت بر اشتها آن دارد.

استاد احمد حسن باقوری مصری می‌گوید: «اگر کسی از تو سؤال کند که به چه دلیل مردم علی (علیه السلام) را دوست دارند، تو باید در جواب بگویی: این دوستی از حدیث نبوی شأن گرفته است، زیرا طبق نص پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی محبوب‌ترین فرد نزد خداست.»<sup>۹۵</sup>

۳- امام علی (علیه السلام) میزان ایمان و نفاق

امام علی (علیه السلام) فرمود: «لا یحبّنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق»؛ «دوست ندارد مرا مگر مؤمن و مبعوض ندارد مرا مگر منافق.»

این حدیث را هشت نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، مانند مسلم در صحیح،<sup>۹۶</sup> ترمذی در صحیح،<sup>۹۷</sup> احمد در مسند<sup>۹۸</sup> و ابن ماجه در سنن.<sup>۹۹</sup>

۴- امام علی (علیه السلام) برادر معنوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب می‌گویند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بین اصحابش عقد اخوت بست و تنها رسول خدا، ابوبکر، عمر و علی باقی ماندند، آن‌گاه بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و سپس به علی (علیه السلام) فرمود: «تو برادر من و من برادر تو ام.»

این حدیث را چهارده نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال: ترمذی در صحیح<sup>۱۰۰</sup> و حاکم در مستدرک.<sup>۱۰۱</sup>

<sup>۹۳</sup> (۲). مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۱۱.

<sup>۹۴</sup> (۳). مطالب السؤل، ص ۴۲.

<sup>۹۵</sup> (۱). علی امام الائمة، ص ۱۰۷.

<sup>۹۶</sup> (۲). صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۱، کتاب الإیمان.

<sup>۹۷</sup> (۳). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱، ح ۳۷۳۶.

<sup>۹۸</sup> (۴). مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳.

<sup>۹۹</sup> (۵). سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.

<sup>۱۰۰</sup> (۶). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵، ح ۳۷۲۰.

<sup>۱۰۱</sup> (۷). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶، ح ۴۲۸۹.

۵- امام علی و باز بودن درب خانه او به مسجد

احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل می‌کند که: گروهی از اصحاب، درهایی را از منزلشان به مسجد باز نموده بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «همه درها بسته شود، غیر از درب خانه علی». آن گاه فرمود: «من درب‌ها را از جانب خود نبستم و باز نگذاشتم، بلکه مأمور شدم و به مأموریت عمل نمودم.» ترمذی نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «درب‌ها را به مسجد، ببندید، جز درب خانه علی.»<sup>۱۰۲</sup>

این حدیث را حدود دوازده نفر از صحابه و سی نفر از علمای عامه نقل کرده‌اند.

۶- امام علی (علیه السلام) و ردّ شمس

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که سرش در دامان علی (علیه السلام) بود خوابید، نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بیدار شد بر او دعا کرد، خورشید بازگشت، علی (علیه السلام) نماز عصر را در وقت خود به جای آورد، آن گاه خورشید بازگشت.<sup>۱۰۳</sup> این حدیث را نه نفر از صحابه و چهل نفر از علمای عامه نقل کرده‌اند که ده نفر از آنها درباره این حدیث کتاب تألیف نموده و حدود سیزده نفر نیز آن را تصحیح کرده‌اند؛ امثال: ابوجعفر طحاوی،<sup>۱۰۴</sup> طبرانی،<sup>۱۰۵</sup> بیهقی،<sup>۱۰۶</sup> هیشمی<sup>۱۰۷</sup> و قسطلانی.<sup>۱۰۸</sup>

۷- امام علی (علیه السلام) و ابلاغ سوره براءت:

ابو رافع می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را برای ابلاغ سوره براءت به مکه فرستاد. جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: سوره را یا باید خودت ابلاغ کنی یا کسی که از توست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد. علی (علیه السلام) بین مکه و مدینه به او رسید، سوره را از او گرفته و بر مردم قرائت نمود.<sup>۱۰۹</sup> این حدیث را هفتاد و سه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که برخی از آنها عبارت است از: احمد بن حنبل در مسند،<sup>۱۱۰</sup> ابن ماجه در سنن<sup>۱۱۱</sup> و ترمذی در صحیح.<sup>۱۱۲</sup>

<sup>۱۰۲</sup> (۱). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱.

<sup>۱۰۳</sup> (۲). الخصائص الکبری ج ۲ ص ۳۲۴.

<sup>۱۰۴</sup> (۳). کشف الرمس، سیوطی، ص ۲۹.

<sup>۱۰۵</sup> (۴). همان، ص ۳۴.

<sup>۱۰۶</sup> (۵). همان.

<sup>۱۰۷</sup> (۶). مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۹.

<sup>۱۰۸</sup> (۷). المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۳۵۸.

<sup>۱۰۹</sup> (۸). در المنثور، ج ۳، ص ۲۱۰.



۸- امام علی (علیه السلام) مولود کعبه

حاکم نیشابوری می‌گوید: «در اخبار متواتر آمده است که فاطمه دختر اسد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه زاید.»<sup>۱۱۳</sup>

این حدیث را هفده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده، دوازده نفر به تواتر یا شهرت آن تصریح نموده و نه نفر نیز به اختصاص این فضیلت به امام علی (علیه السلام) تصریح کرده‌اند.

۹- امام علی (علیه السلام) و گرفتن لواء

بریده اسلمی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد. روز بعد ابوبکر و عمر منتظر بودند که آنها را صدا زند، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را در حالی که درد چشم داشت صدا زد و آب دهان در چشم او مالید، آن گاه پرچم را به دست او داد و عده‌ای نیز با او حرکت کردند.»<sup>۱۱۴</sup>

۱۰- امام علی (علیه السلام) اولین مسلمان و مؤمن

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فاطمه علیها السلام فرمود: «علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد.»<sup>۱۱۵</sup>

۱۱- امام علی (علیه السلام) اولین نمازگزار با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حاکم نیشابوری به سندش از امام علی (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفت سال قبل از دیگران عبادت کردم.»<sup>۱۱۶</sup>

۱۲- امام علی (علیه السلام) اعلم صحابه

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من خانه حکمت و علی در آن است.»<sup>۱۱۷</sup>

و نیز فرمود: من خانه علم و علی در آن است، هر کس که اراده علم مرا دارد باید از درب آن وارد شود.»<sup>۱۱۸</sup>

<sup>۱۱۳</sup> (۱) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۵.

<sup>۱۱۴</sup> (۲) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴.

<sup>۱۱۵</sup> (۳) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶.

<sup>۱۱۶</sup> (۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴.

<sup>۱۱۷</sup> (۵) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۳.

<sup>۱۱۸</sup> (۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۱۹۷۹۶.

<sup>۱۱۹</sup> (۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲.

<sup>۱۲۰</sup> (۱) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

<sup>۱۲۱</sup> (۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

## امر ششم: وجود روایات فراوان در مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم السلام)

از روایات نیز می‌توان مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱- حدیث تقلین

ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که: در حجة الوداع روز عرفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ زدید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.<sup>۱۱۹</sup>

مضمون این حدیث را سی و چهار نفر از صحابه نقل کرده‌اند و نیز دویست و شصت و شش نفر از علمای اهل سنت در کتب خود به آن اشاره نموده‌اند.

### ۲- حدیث «انا مدینة العلم»

حاکم نیشابوری به سند خود از جابر نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من شهر علم و علی درب آن است، هر کس که اراده کرده است شهر علم را دریابد باید از درب آن وارد شود.»<sup>۱۲۰</sup> مضمون این حدیث را ده نفر از صحابه پانزده نفر از تابعین و ده‌ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

### ۳- حدیث سفینه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس از آن تخلف کند در آتش قرار خواهد گرفت.»<sup>۱۲۱</sup>

این حدیث را هشت نفر از صحابه؛ هفت نفر از تابعین و صد و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

### ۴- حدیث امان

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ستارگان، امان بر اهل زمین‌اند. از غرق شدن و اهل بیت من امان این امت از اختلاف‌اند، اگر قبیله‌ای از عرب با اهل بیتم مخالفت نمایند بین خودشان اختلاف شده و از گروه شیطان محسوب خواهند شد.»<sup>۱۲۲</sup>

این حدیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

<sup>۱۱۹</sup> (۳). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

<sup>۱۲۰</sup> (۴). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶.

<sup>۱۲۱</sup> (۱). نه‌ایة ابن اثیر، ماده زح.

<sup>۱۲۲</sup> (۲). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۵- حدیث: «علیّ مع الحقّ»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدا رحمت کند علیّ را، با خدایا! هر جا علی است حق را با او قرار بده.»<sup>۱۲۳</sup>

حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: علیّ با قرآن و قرآن با علیّ است، این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.<sup>۱۲۴</sup>

این حدیث را بیست و سه نفر از صحابه و ده‌ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

آیات و روایاتی که در شأن اهل بیت علیهم السلام ذکر شدند تنها فضیلتی برای آنان محسوب می‌شود بلکه از آنجا که این فضائل انحصاری آنان است دلالت بر افضلیت و برتری آنان بر دیگران دارد، و طبق نصّ عده‌ای از اهل سنت همچون ابن تیمیر امامت حقّ افضل امت است.

#### امر هفتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه

در مصادر حدیثی اهل سنت روایات بسیاری می‌یابیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیروان اهل بیت علیهم السلام را تحت عنوان شیعیان علی (علیه السلام) مورد مدح و ستایش قرار داده است، اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم که علیّ (علیه السلام) وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و شیعیان او قطعاً کسانی هستند که روز قیامت به فوز بهشت و سعادت نائل خواهند شد.»<sup>۱۲۵</sup>

امام علیّ (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود.»<sup>۱۲۶</sup>

این مضمون را حدود سی و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از: ابن عساکر، ابن حجر، ابن اثیر، طبرانی، هیشمی، حاکم نیشابوری، سیوطی، ابن حجر، بلاذری، طبری، خطیب بغدادی، علامه مناوی، متقی هندی، آلوسی و شوکانی

<sup>۱۲۳</sup> (۳). همان، ص ۱۳۵ و صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۲.

<sup>۱۲۴</sup> (۴). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۴.

<sup>۱۲۵</sup> (۱). در المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹.

<sup>۱۲۶</sup> (۲). ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۴۵، رقم ۸۴۵.

وهابیون با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین از قبیل تبرک، استعانت از ارواح اولیای الهی و ... را شرک می‌دانند، و عاملان به آن را مشرک می‌خوانند، و به تبع آن، خونشان را به هدر دانسته و اموالشان را نیز حلال می‌شمرند. آنان تا آن جا پیش می‌روند که ذبیحه آنان را حرام می‌دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده‌اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته بلکه مستحب و در راستای توحید می‌دانند. در این جا به بررسی موضوع فوق می‌پردازیم:

### فتاوی وهابیون در مصادیق شرک

۱- شیخ عبد العزیز بن باز، مفتی وهابیون در عصر خود می‌گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه‌ای از بقعه‌های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، امتت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما یا امثال اینها، با گفتن این جمله‌ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را عبادت نموده است ...»<sup>۱۲۷</sup>

۲- همو در جای دیگر می‌گوید: «بی شک کسانی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جنّ پناه می‌برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجاتشان را بر آورده می‌کنند، این اعتقادات انواعی از «شرک اکبر» است، زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. دلیل دیگر این که اموات تصرفات و اعمالشان در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جنّ نیز از ما غائب و به شئون خود مشغولند».<sup>۱۲۸</sup>

۳- همو می‌گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می‌گیرد قابل توجه است، از جمله صدا زدن صاحبان قبر، استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال اینها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیت به آن عمل می‌کردند».<sup>۱۲۹</sup>

۴- وی در جای دیگر می‌گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولی یا ستاره یا بت یا غیر اینها ...».<sup>۱۳۰</sup>

<sup>۱۲۷</sup> (۱) بن باز، مجموع فتاوی، ج ۲، ص ۵۴۹.

<sup>۱۲۸</sup> (۱) همان، ص ۵۵۲.

<sup>۱۲۹</sup> (۲) همان.

۵- همو می‌گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی اند که به غیر خدا استغاثه می‌کنند و از او مدد می‌خواهند، زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت‌ها و جن و غیر اینها از انواع شرک به خداست...»<sup>۱۳۱</sup>.

۶- وی در جایی دیگر می‌گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست»<sup>۱۳۲</sup>.

۷- او می‌گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است آنان همانند عبادت کنندگان بت‌ها در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قبیل:

لات، عزّی و منات‌اند...»<sup>۱۳۳</sup> گویا وهابیون تنها خود را اهل توحید خالص می‌دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند - مشرکانی اند که خون، ذریه و اموالشان احترام ندارد، و خانه‌هایشان نیز خانه جنگ و شرک است...».

عمر عبد السلام نویسنده سنی مذهب می‌گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ ه. داشتیم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با صحنه بسیار عجیبی رو به رو شدم. دیدم که وهابیون با انواع اهانت‌ها با مسلمین برخورد می‌کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دور می‌سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایها المشرکون» از ضریح دور می‌ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجع به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است...»

وهابیون با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می‌بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمّی را دنبال می‌کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آنها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می‌کنند که استعمار خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه‌ها و جنگ‌ها بین آنان است، تا در این میان دشمن استفاده کرده به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده‌اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در شبه جزیره العرب به امر مستقیم وزارت

<sup>۱۳۰</sup> (۳). همان، ص ۵۶۱.

<sup>۱۳۱</sup> (۴). همان، ص ۵۸۶.

<sup>۱۳۲</sup> (۵). همان، ص ۷۲۲.

<sup>۱۳۳</sup> (۶). همان، ص ۷۴۶ - ۷۴۷.

مستعمرات انگلستان بوده است، زیرا بهترین مذهبی که می‌تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در شبه جزیره العرب است.<sup>۱۳۴</sup>

### توحید اساس دعوت انبیا

بی شک اساس دعوت انبیا؛ توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می‌فرماید: **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ؛**<sup>۱۳۵</sup> «و هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.»

دعوت به توحید اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می‌فرماید: «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالتم دهند و هرگاه چنین کنند خونشان و اموالشان محفوظ و حسابشان با خداوند است.»<sup>۱۳۶</sup>

مورد نزاع و بحث با وهابیون آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است. ما در این بحث اثبات خواهیم کرد مصادیقی که وهابیون شرک می‌دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

### مراحل توحید:

توحید در لغت به معنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می‌گردد به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست.

در کتاب‌های اعتقادی برای توحید مراحل ذکر شده است:

- ۱- توحید در الوهیت؛
- ۲- توحید در خالقیت؛
- ۳- توحید در ربوبیت؛
- ۴- توحید در عبادت.

۱- توحید در الوهیت: یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده خداوند متعال است. او می‌فرماید: **وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ؛**<sup>۱۳۷</sup> و خدای شما خدای یکتاست. هم چنین می‌فرماید: **قُلْ**

<sup>۱۳۴</sup> (۱) ر. ک: کتاب أعمدة الاستعمار از خیری حماد؛ تاریخ نجد از عبدالله فیلیبی مذاکرات حاییم وایزمن اولین رئیس وزراء اسرائیل و مذاکرات مستر همفر و ...

<sup>۱۳۵</sup> (۱) نحل (۱۶) آیه ۳۶.

<sup>۱۳۶</sup> (۲) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳، ح ۳۶.

<sup>۱۳۷</sup> (۳) بقره (۲) آیه ۱۶۳.

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛<sup>۱۳۸</sup> بگو او خدای یگانه است. و نیز می‌فرماید: **وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ؛**<sup>۱۳۹</sup> و هرگز با او خدای دیگری نیست.

در جای دیگر می‌فرماید: **وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ؛**<sup>۱۴۰</sup> هرگز با خداوند خدای دیگری [شریک] قرار ندهید.  
۲- توحید در خالقیت: یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی‌دهد.  
ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

خداوند متعال می‌فرماید: **قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؛**<sup>۱۴۱</sup> بگو خداوند خالق هر چیز است. هم چنین در جایی دیگر می‌فرماید: **هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛**<sup>۱۴۲</sup> «آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟»

۳- توحید در ربوبیت: یعنی تنها تربیت کننده و مدبر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده آنها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد به اذن و اراده و مشیت الهی است.

خداوند متعال می‌فرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛**<sup>۱۴۳</sup> «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت کننده عالمیان است.»

در جایی دیگر می‌فرماید: **قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ؛**<sup>۱۴۴</sup> «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم، در حالی که او پروردگار و تربیت کننده هر چیزی است.» این منافات ندارد که برخی افراد امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب خداوند به دست گرفته باشند، همان گونه که خداوند درباره آنان می‌فرماید: **فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا.**

۴- توحید در عبادت: یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است.

خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است:

**وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛**<sup>۱۴۵</sup> و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.

<sup>۱۳۸</sup> (۱). اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

<sup>۱۳۹</sup> (۲). مؤمنون (۲۳) آیه ۹۱.

<sup>۱۴۰</sup> (۳). ذاریات (۵۱) آیه ۵۱.

<sup>۱۴۱</sup> (۴). رعد (۱۳) آیه ۱۶.

<sup>۱۴۲</sup> (۵). فاطر (۳۵) آیه ۳.

<sup>۱۴۳</sup> (۶). فاتحه (۱) آیه ۲.

<sup>۱۴۴</sup> (۷). انعام (۶) آیه ۱۶۴.

<sup>۱۴۵</sup> (۱). اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛<sup>۱۴۶</sup> ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛<sup>۱۴۷</sup> و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید. با توجه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت به جاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم، زیرا عمده اختلاف مسلمین با وهابیون در این نوع از توحید است.

### بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب‌های لغت پی‌می‌بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلل» است. ابن منظور افریقی می‌گوید: «اصل العبودية الخضوع والتذلل.»<sup>۱۴۸</sup>

فیروزآبادی می‌گوید: «العبادة: الطاعة.»<sup>۱۴۹</sup>

راغب اصفهانی می‌گوید: «العبودية: اظهار التذلل.»<sup>۱۵۰</sup>

می‌دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ وگرنه لازم می‌آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و اصولی دارد که با بودن آنها عبادت تحقق می‌یابد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ؛<sup>۱۵۱</sup> «در آینده خدا بر می‌انگیزاند قومی را که آنان را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرفراز و مقتدرند.»

خداوند متعال امر می‌کند که ملائکه بر حضرت آدم (علیه السلام) سجده کنند و اگر این عمل - که در حقیقت تعظیم است - از فحشا شمرده می‌شود، پس چرا به آن امر شده است؟ در قرآن می‌خوانیم: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ

<sup>۱۴۶</sup> (۲). آل عمران (۳) آیه ۶۴.

<sup>۱۴۷</sup> (۳). نحل (۱۶) آیه ۳۶.

<sup>۱۴۸</sup> (۱). لسان العرب، ماده عبد.

<sup>۱۴۹</sup> (۲). قاموس المحيط، ماده عبد.

<sup>۱۵۰</sup> (۳). مفردات راغب، ماده عبد.

<sup>۱۵۱</sup> (۴). مانده (۵) آیه ۵۴.



بِالْفَحْشَاءِ أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛<sup>۱۵۲</sup> «خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی‌کند، آیا آنچه را شما از نادانی خود می‌کنید به خدای می‌بندید؟»

هم چنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمت نکرده است؛ آن جا که می‌فرماید: وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا؛<sup>۱۵۳</sup> «همه برای یوسف به سجده افتادند.» حال اگر این نوع تعظیم‌ها عبادت محسوب می‌شود چگونه خداوند متعال به آن امر می‌کند؟

## ارکان عبادت

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و ارکان خاصی دارد که با بودن آنها، عبادت اصطلاحی تحقق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق شده است:

۱- انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد.

۲- عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است، از قبیل: الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است.

خداوند متعال درباره مشرکان می‌فرماید: الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ؛<sup>۱۵۴</sup> «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند و با چه شقاوت و عذابی محسوس می‌شوند.»

در جای دیگر می‌فرماید: وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا؛<sup>۱۵۵</sup> «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی خدایان باطل را برگرفتند.» از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع شده است:

خداوند متعال می‌فرماید: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ؛<sup>۱۵۶</sup> ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست پرستید. در جایی دیگر می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛<sup>۱۵۷</sup> همانا خداست پروردگار من و شما، پرستید او را که همین است راه راست.

<sup>۱۵۲</sup> (۵). اعراف (۲۷) آیه ۲۸.

<sup>۱۵۳</sup> (۶). یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

<sup>۱۵۴</sup> (۱). حجر (۱۵) آیه ۹۶.

<sup>۱۵۵</sup> (۲). مریم (۱۹) آیه ۸۱.

<sup>۱۵۶</sup> (۳). مائده (۵) آیه ۷۲.

<sup>۱۵۷</sup> (۱). آل عمران (۳) آیه ۵۱.

از این دسته آیات نیز استفاده می‌شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است نه مطلق خضوع.

### اعمال به نیت است

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است، زیرا از مجموع دلایل استفاده می‌شود که اعمال به نیت است؛ تا نیت فرد، از عملش چه چیزی باشد.

تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آن جا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ؛<sup>۱۵۸</sup> «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می‌دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ؛ جاوید در عذاب خواهند بود.

به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا ترسند، آنها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.»

خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می‌کند؛ آن جا که می‌فرماید: **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ؛**<sup>۱۵۹</sup> «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.» اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی‌نمود.

با این توضیح به این نتیجه می‌رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارده شده نیز ندارد، زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد، همان گونه که در بخش پاسخ به شبهات به آنها اشاره می‌کنیم.

### عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می‌بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است.

<sup>۱۵۸</sup> (۲). توبه (۹) آیات ۱۷-۱۸.

<sup>۱۵۹</sup> (۳). اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

خداوند متعال در مذمت یهود می‌فرماید: **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛**<sup>۱۶۰</sup> «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت شناختند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند که منزّه و برتر از آن است که بر او شریک قرار می‌دهند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می‌شود که علت مذمت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود می‌دانستند.

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا؛**<sup>۱۶۱</sup> «هر که را جز خدا می‌پرستید قادر به رزق شما نیستند.»

یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است. در جای دیگر می‌فرماید: **قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛**<sup>۱۶۲</sup> «بگو آنهایی را که جز خدا، شما مؤثر می‌پنداشتید هیچ یک مقدار ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.»

ابن هشام نقل می‌کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحي» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت‌هایی است که آنان را عبادت می‌کنیم و هرگاه از آنها باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران و نصرت می‌دهند. عمرو بن لحي به آنان گفت: از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آنها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشته و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد.<sup>۱۶۳</sup>

از این داستان استفاده می‌شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمت می‌شدند و آنها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می‌دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می‌کنند، پرستش می‌کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا به خدا نزدیک اند و خداوند به آنان قدرت داده و هرچه می‌کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجه نموده و حاجاتشان را از آنان می‌خواهند، یا خدا را به آنان قسم می‌دهند تا حاجاتشان را برآورد.

<sup>۱۶۰</sup> (۱). توبه (۹) آیه ۳۱.

<sup>۱۶۱</sup> (۲). عنکبوت (۲۹) آیه ۱۷.

<sup>۱۶۲</sup> (۳). سبأ (۳۴) آیه ۲۲.

<sup>۱۶۳</sup> (۱). سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۷۹.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب التندید لمن عدد التوحید<sup>۱۶۴</sup> می‌گوید:

«عبادت در شرع عبارت از غایت و نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی است که خضوع شده در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی‌گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیا تذلل و توسل کند نمی‌گویند که او را عبادت کرده است، زیرا از نظر شرع، مجرد صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی‌شود، اگر چه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است مثل لفظ صلاة که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، هم چنین است عبادت...».

همو در جای دیگر می‌گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است، مثل استقلال در نفع یا ضرر، و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر از قیام، رکوع، سجود و غیر اینهاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هرگاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قائل به کفر سجده کننده بر بت است از آن جهت می‌باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است...»<sup>۱۶۵</sup>

آن گاه در نتیجه‌گیری از کلامش می‌فرماید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل عبادت محسوب نمی‌شود.»<sup>۱۶۶</sup>

از همین رو در صحیحین وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می‌شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن گاه به موسی و سپس به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) استغاثه می‌کنند، و خداوند شفاعت آنان را می‌پذیرد و بین خلائق حکم می‌کند.<sup>۱۶۷</sup>

### تقسیم توحید نزد وهابیون

وهابیون توحید را بر سه نوع تقسیم نموده‌اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات. ابن عثیمین می‌گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛

<sup>۱۶۴</sup> (۲). التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰.

<sup>۱۶۵</sup> (۱). همان، ص ۳۴-۳۵.

<sup>۱۶۶</sup> (۲). همان.

<sup>۱۶۷</sup> (۳). فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸.

یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند.<sup>۱۶۸</sup>

این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- ربوبیت به معنای خالقیت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرف در شئون آن است.

۲- از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می‌آید که توحید در خالقیت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ؛**<sup>۱۶۹</sup> «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد همه می‌گویند: خدا.»

۳- «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «الله» استفاده می‌شود و تنها فرقی‌شان در این است که اولی کلی و دومی مصداق آن کلی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا اله الا الله» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می‌شود، زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می‌بینیم که مورد پرستش مردم واقع می‌شوند.

۴- در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده‌ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عینیت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قائلند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قائلند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

## شرک

«شرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است، لذا شرک در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیت است.

<sup>۱۶۸</sup> (۱). القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶-۱۷.

<sup>۱۶۹</sup> (۲). لقمان (۳۱) آیه ۲۵.

خداوند متعال می‌فرماید: **قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِثْلَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛**<sup>۱۷۰</sup> «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان منزّه بود.»

هم چنین می‌فرماید: **وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛**<sup>۱۷۱</sup> «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه‌ای هم با آیین مشرکان مباش.»

### حکم شرک به خداوند

قرآن کریم برای مشرک احکامی سنگین بیان کرده و با او برخورد سختی کرده است.

الف) مشرک بدون برهان است:

خداوند متعال می‌فرماید: **وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ؛**<sup>۱۷۲</sup> «و هر کس غیر خدا کسی را به خدایی بخواند برای او برهانی نیست.»

ب) مشرک در گمراهی است:

خداوند متعال می‌فرماید: **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛**<sup>۱۷۳</sup> «و هر کس به خدا شرک آورد سخت گمراه شده و از راه نجات و سعادت دور افتاده است.»

ج) جایگاه مشرک در آتش است:

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَا وَاهُ النَّارُ؛**<sup>۱۷۴</sup> «هر کس به او شرک آورد خدا بهشت را بر او حرام سازد و جایگاهش در آتش دوزخ باشد.»

د) شرک باعث سقوط از مقامات عالی است:

خداوند متعال می‌فرماید: **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ...؛**<sup>۱۷۵</sup> «و هر کس به خدا شرک آورد بدان ماند که از آسمان در افتد و مرغان در فضا بدنش را با منقار [قطعه قطعه] برابند.»

ه) شرک ظلم بزرگی است:

خداوند متعال می‌فرماید: **وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛**<sup>۱۷۶</sup> «ای رسول ما یاد کن وقتی را که لقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت: ای پسر عزیزم! هرگز به خدا شرک

نیاور که شرک بسیار ستم بزرگی است.»

<sup>۱۷۰</sup> (۱) . انعام (۶) آیه ۱۶۱.

<sup>۱۷۱</sup> (۲) . یونس (۱۰) آیه ۱۰۵.

<sup>۱۷۲</sup> (۳) . مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۷.

<sup>۱۷۳</sup> (۴) . نساء (۴) آیه ۱۱۶.

<sup>۱۷۴</sup> (۱) . مائده (۵) آیه ۷۲.

<sup>۱۷۵</sup> (۲) . حج (۲۲) آیه ۳۱.

و) شرک بخشیدنی نیست:

خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛**<sup>۱۷۷</sup> «همانا خدا هر کسی را که به او شرک آورد نخواهد بخشید و سواى شرک را برای هر که بخواهد می‌بخشد.»

## اقسام شرک

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. قسم اول بر سه قسم است:

۱- شرک در الوهیت؛

۲- شرک در خالقیت؛

۳- شرک در ربوبیت.

شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می‌نامند که بر دو قسم است:

۱- شکر جلی: که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲- شرک خفی: که در علم اخلاق از آن بحث می‌شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

شرک در الوهیت: یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می‌فرماید: **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ؛**<sup>۱۷۸</sup> «به طور تحقیق کسانی که قائل شدند خداوند همان مسیح بن مریم است کافر شدند.»

شرک در خالقیت: یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قائل شود به طوری که خلق و تصرف در شئون عالم به دستشان است؛ همانگونه که مجوس قائل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمین» می‌باشند. شرک در ربوبیت: آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از ارباب متفرق به طور استقلال تفویض شده است؛ همان گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می‌فرماید: **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ. فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛**<sup>۱۷۹</sup> «چون شب تاریک در آمد ستاره درخشانى را دید گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد گفت:

<sup>۱۷۶</sup> (۳). لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

<sup>۱۷۷</sup> (۴). نساء (۴) آیه ۴۸.

<sup>۱۷۸</sup> (۱). مائده (۵) آیه ۱۷.

<sup>۱۷۹</sup> (۲). انعام (۶) آیات ۷۶-۷۸.

من چیز نابود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید گفتم: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد گفتم: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید گفتم: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفتم: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.»

شرک در عبادت و طاعت: به این معناست که انسان خضوع و تذللش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آنها خضوع و تذلل و خشوع می‌کند.

### ملاک‌های شرک نزد وهابیون

وهابیون ملاک‌ها و مبنای خاصی برای شرک مطرح نموده‌اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک‌ها باشد شرک می‌نامند، ما نیز آنها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

۱- اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن باز می‌گوید: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می‌شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می‌کند، اینها انواعی از شرک اکبر است...»<sup>۱۸۰</sup>

جواب:

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود.

حضرت یوسف (علیه السلام) پیراهن خود را به برادرانش می‌دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف (علیه السلام) می‌فرماید:

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا؛<sup>۱۸۱</sup> «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می‌فرماید: فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا؛<sup>۱۸۲</sup> «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند دیده‌اش بینا شد.» قرآن در ظاهر رجوع بصر را به یعقوب، مستند به اراده یوسف (علیه السلام) می‌داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است.

<sup>۱۸۰</sup> (۱) مجمع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

<sup>۱۸۱</sup> (۲) یوسف (۱۲) آیه ۹۳.

<sup>۱۸۲</sup> (۳) همان.



هم چنین خداوند متعال به حضرت موسی (علیه السلام) امر می‌کند تا عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آن جا که می‌فرماید: **فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا**؛<sup>۱۸۳</sup> «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ زن پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.»

خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان (علیه السلام) ثابت می‌نماید؛ آن جا که می‌فرماید: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي**؛<sup>۱۸۴</sup> «و آن کس که به علم کتاب دانا بود گفت: من پیش از آن که چشم برهم زنی تخت را به اینجا آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.»

آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگر چه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده‌اش پدید نیامده است.

## ۲- تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می‌گوید:

«این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست.»<sup>۱۸۵</sup>

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «از انواع شرک حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است...»<sup>۱۸۶</sup>

جواب:

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی خواهیم نمود به این شبهه پاسخ خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع تر و علمشان به حقایق این عالم جامع تر است.

## ۳- دعا نوعی عبادت است

محمد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجه به غیر خداوند و شرک بودن استغاثه و استعانت از غیر خدا می‌گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که

<sup>۱۸۳</sup> (۱). بقره (۲) آیه ۶۰.

<sup>۱۸۴</sup> (۲). نمل (۲۷) آیه ۴۰.

<sup>۱۸۵</sup> (۳). کشف الشبهات، ص ۷۰.

<sup>۱۸۶</sup> (۴). فتح المجید، ص ۶۸.

کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا انحراف از عبادت خدا و شریک قرار دادن غیر او در عبادت با خداوند است.<sup>۱۸۷</sup>»

جواب:

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می‌پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می‌کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**<sup>۱۸۸</sup> نهی از خواستن و توجه؛ همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجه کردن، زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قرار دادن دعوت کرده است؛ آن جا که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...؛**<sup>۱۸۹</sup> «ای مؤمنین تقوا پیشه کنید و به سوی من وسیله را طلب کنید...». با این گفته‌ها، جواب «محمد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آن جا که استدلال به «الدعاء مخ العبادة» کرده است، زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا از دعوت به معنای نداست و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. هم چنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد، زیرا با اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعاء مخ العبادة» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می‌باشد.»

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید:

«تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد و قول پیامبر (صلی الله علیه و آله): «الدعاء هو العبادة» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعو است.»<sup>۱۹۰</sup>

<sup>۱۸۷</sup> (۱). الرد علی الرافضه.

<sup>۱۸۸</sup> (۲). غافر (۴۰) آیه ۶۰.

<sup>۱۸۹</sup> (۳). مائده (۵) آیه ۳۵.

<sup>۱۹۰</sup> (۱). التندیید لمن عدت التوحید، ص ۳۰-۳۱.

## ایمان و کفر

اصطلاح کفر و کافر از واژگانِ پرکاربردِ وهابیون است. اینان هرگاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می‌کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می‌دانند. این عمل باعث اختلاف و تشنّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه‌یابی کنیم.

## ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان یعنی تصدیق نمودن و مؤمن یعنی تصدیق‌کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضد خوف است.<sup>۱۹۱</sup>

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد:

یکی ضد کفر، و دیگری تصدیق، ضد تکذیب.<sup>۱۹۲</sup>

و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، ولی عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است. این معنا مؤیدِ مرجئه - که قائل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده و حکم به احترام جان و مالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. اما آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست آیات و روایات است:

۱- خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آن جا که می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛<sup>۱۹۳</sup> «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به‌جای آورده‌اند.» و می‌دانیم که مقتضای عطف مغایرت بین معطوف و معطوف‌علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در این جا تکرار لازم می‌آید.

۲- و نیز می‌فرماید: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛<sup>۱۹۴</sup> «و هرکس که عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می‌شود.

۳- و نیز خداوند متعال می‌فرماید: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ؛<sup>۱۹۵</sup> «و اگر دو طائفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند،

<sup>۱۹۱</sup> (۱) ترتیب‌العین، ص ۵۶.

<sup>۱۹۲</sup> (۲) لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

<sup>۱۹۳</sup> (۱) بقره (۲) آیه ۲۲۷.

<sup>۱۹۴</sup> (۲) طه (۲۰) آیه ۱۱۲.

<sup>۱۹۵</sup> (۳) حجرات (۴۹) آیه ۹.

شما مؤمنان در میان آنان صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طائفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا بازآید.» مشاهده می‌نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت‌کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴- و نیز می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**<sup>۱۹۶</sup> «ای مؤمنین تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوا یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات امر نموده است.

۵- از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می‌فرماید: **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ**<sup>۱۹۷</sup> «آنان کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می‌فرماید: **وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**<sup>۱۹۸</sup> «و هرگز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.»

۶- بخاری به سند خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به‌طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد. عمر بن خطاب گفت: هیچ زمان به مانند آنوقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می‌کشیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا صدا زند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی بن ابی طالب (علیه السلام) را خواست، آنگاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه نکن تا این‌که خداوند به دست تو فتح و پیروزی حاصل کند. علی (علیه السلام) مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این‌چنین کردند خون‌ها و اموالشان محفوظ خواهد بود».<sup>۱۹۹</sup>

۷- شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اقرار به طاعت و معرفت امام کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می‌رساند».<sup>۲۰۰</sup>

### اموری که ایمان به آنها واجب است

همان‌گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان دو رکن اساسی ایمان است. حال ببینیم که متعلّق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

<sup>۱۹۶</sup> (۴). توبه (۹) آیه ۱۱۹.

<sup>۱۹۷</sup> (۱). مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

<sup>۱۹۸</sup> (۲). حجرات (۴۹) آیه ۱۴.

<sup>۱۹۹</sup> (۳). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی ((علیه السلام)).

<sup>۲۰۰</sup> (۴). بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.

- تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به آن خبر داده تصدیق نماییم. و دیگر این که اموری را به تفصیل تصدیق نماییم از قبیل:
- ۱- وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد.
  - ۲- توحید در خالقیت و این که برای عالم خالق به جز او نیست.
  - ۳- توحید در ربوبیت و تدبیر و این که برای عالم مدبری، بالاستقلال، جز او نیست.
  - ۴- توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست.
  - ۵- نبوت پیامبر اسلام.
  - ۶- معاد و روز جزا.

### کفر در لغت و اصطلاح

کفر در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می سازد. خداوند متعال می فرماید: **كَمَلَّ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ**<sup>۲۰۱</sup> «در مثل مانند بارانی است که رویش آن برزگر را به تعجب وامی دارد.»

و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است، مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و روز قیامت.

قاضی ایچی می گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده است.»<sup>۲۰۲</sup>

ابن میثم بحرانی می گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله) و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده است.»<sup>۲۰۳</sup>

فاضل مقداد نیز می گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.»<sup>۲۰۴</sup>

سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن خبر داده اشاره کرده می فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با التفات به این که ضروری است به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود.»<sup>۲۰۵</sup>

<sup>۲۰۱</sup> (۱) حدید (۵۷) آیه ۲۰.

<sup>۲۰۲</sup> (۲) المواقف، ۳۸۸.

<sup>۲۰۳</sup> (۳) قواعد المرام، ص ۱۷۱.

<sup>۲۰۴</sup> (۱) ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.

## اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده‌اند:

- ۱- کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود.
- ۲- کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ؛**<sup>۲۰۶</sup> «با آن که پیش نفس خود به یقین می‌دانستند- باز از کبر و نخوت و ستمگری- انکار آن کردند.»
- ۳- کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدین نشود.
- ۴- کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق.<sup>۲۰۷</sup>

## تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته اشاره نمودیم به اموری که ایمان به آنها واجب است و با عدم ایمان به آنها، انسان داخل کفر می‌شود. با این بحث به خوبی روشن می‌شود که صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضروری‌ای از ضروریات دین را انکار نمی‌کند. این مطلب از اموری است که هرکسی کوچک‌ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان ندارد. لکن - مع‌الاسف - مشاهده می‌شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، برخی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به‌جان آنان می‌افتند. کاری که مورد خوشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می‌دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به‌طرف آن نماز می‌خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضروری از ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱- قاضی سبکی می‌گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هرکسی که در قلبش ایمان است تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می‌شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است.»<sup>۲۰۸</sup>

۲- قاضی ایچی می‌گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی‌توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود...»<sup>۲۰۹</sup>

<sup>۲۰۵</sup> (۲). العروة الوثقی، کتاب الطهارة، میحث النجاسات.

<sup>۲۰۶</sup> (۳). نمل (۲۷) آیه ۱۴.

<sup>۲۰۷</sup> (۴). تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴ و لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

<sup>۲۰۸</sup> (۱). البواقیت و الجواهر، ص ۵۸.

۳- تفتازانی می‌گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست، مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند، مثل حدوث عالم، حشر اجساد».<sup>۲۱۰</sup>

۴- ابن عابدین می‌گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب بسیار تکفیر دیگران مشاهده می‌شود ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست».<sup>۲۱۱</sup>

### تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده نهی فراوان شده، خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرائض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌نماییم:

۱- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید.

۲- و نیز فرمود: «اهل ملت خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می‌دهند».

۳- هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعا کافر باشد اشکالی ندارد، و الا خودش کافر می‌شود.

۴- هم چنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لاله الا الله را تکفیر نکنید، زیرا کسی که چنین کند خودش به کفر نزدیک تر است».<sup>۲۱۲</sup>

### فرق بین اسلام و ایمان

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است، زیرا به سلامت منتهی می‌شود، یا از تسلیم است؛ چون در آن تسلیم نسبت به دستورهای الهی است.<sup>۲۱۳</sup> اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می‌فرماید: **قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛**<sup>۲۱۴</sup> «بگو ای رسول! من مأمورم اول کسی که تسلیم حکم خداست باشم و البته از گروهی که به خدا شرک می‌آورند نباشم.» و نیز می‌فرماید: **مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ**

<sup>۲۰۹</sup> (۲). المواقف، ص ۳۹۲.

<sup>۲۱۰</sup> (۳). شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

<sup>۲۱۱</sup> (۴). رد المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

<sup>۲۱۲</sup> (۱). در مجموع این احادیث ر. ک. جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱ و کنز العمال، ج ۱، ح؟؟؟؟.

<sup>۲۱۳</sup> (۲). مفردات راغب، ماده «سلم».

<sup>۲۱۴</sup> (۳). انعام (۶) آیه ۱۴.

حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛<sup>۲۱۵</sup> «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.» و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می‌فرماید: وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛<sup>۲۱۶</sup> «و هرکس ایمان را به کفر مبدل سازد بی‌شک راه راست را گم کرده است.» و نیز می‌فرماید: هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ؛<sup>۲۱۷</sup> «آنان به کفر در آن روز نزدیک‌ترند تا به ایمان.»

این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

#### ۱- اسلام در مقابل ایمان:

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آن‌جا که می‌فرماید: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...؛<sup>۲۱۸</sup> «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید، و لکن بگویید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

#### ۲- تسلیم زبانی و تصدیق قلبی:

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آن‌جا که می‌فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا بآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛<sup>۲۱۹</sup> «کسانی که به نشانه‌های ما ایمان آورده و مسلمان بودند.»

#### ۳- تسلیم، ورا تصدیق قلبی:

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می‌شود و آن این‌که ورا تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستورهای خداوند نیز باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛<sup>۲۲۰</sup> «نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن‌که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن‌گاه به هر حکمی که کنی هیچ‌گونه اعتراضی در دل نداشته کاملاً از دل و

<sup>۲۱۵</sup> (۴). آل عمران (۳) آیه ۶۷.

<sup>۲۱۶</sup> (۱). بقره (۲) آیه ۱۰۸.

<sup>۲۱۷</sup> (۲). آل عمران (۳) آیه ۱۶۷.

<sup>۲۱۸</sup> (۳). حجرات (۴۹) آیه ۱۴.

<sup>۲۱۹</sup> (۴). زخرف (۴۳) آیه ۶۹.

<sup>۲۲۰</sup> (۱). نساء (۴) آیه ۶۵.



جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**؛<sup>۲۲۱</sup>  
«آن‌گاه پروردگارش به او فرمود: ای ابراهیم سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

### توسل

یکی دیگر از موارد اختلاف بین وهابیان و سایر مسلمین، توسل به اولیای الهی یا به تعبیری، وسیله قرار دادن آنان نزد خداوند متعال است. وهابیان آن را جایز نمی‌دانند، اما عموم مسلمین نه تنها آن را جایز می‌شمارند، بلکه در طول تاریخ به آن عمل کرده‌اند.

توسل انواع و اقسامی دارد که نزد عموم مسلمین برخی از آن‌ها صحیح و بعضی باطل و دسته‌ای دیگر مورد اختلاف هست؛ به همین دلیل هرکدام را با حکم آن‌ها بیان می‌نماییم.

### تعریف توسل

توسل در لغت: خلیل بن احمد می‌گوید: «توسل از وسلت الی ربی وسیله است؛ یعنی انجام دادم عملی را تا به سبب آن به سوی خدا نزدیک شوم ....»<sup>۲۲۲</sup> ابن منظور افریقی می‌نویسد: «وسیله چیزی است که انسان به سبب آن به مقصود خود رهنمون می‌شود.»<sup>۲۲۳</sup>

توسل در اصطلاح: مقصود از توسل آن است که بنده چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا او وسیله قربش به خدا گردد.<sup>۲۲۴</sup>

### فتوای وهابیان

۱- شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی سابق حجاز می‌گوید: «توسل به جاه، و برکت یا حق کسی بدعت است، ولی شرک نیست؛ از همین رو هرگاه کسی بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَاهِ أَنْبِيَائِكَ أَوْ بِجَاهِ وَلِيِّكَ فَلَانَ أَوْ بَعْدَكَ فَلَانَ أَوْ بِحَقِّ فَلَانَ أَوْ بِرَكَّةِ فَلَانَ» جایز نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است.»<sup>۲۲۵</sup>

۲- شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «هرکس به خالق و رازق بودن خداوند ایمان آورد، ولی در عبادت واسطه‌هایی بین خود و خداوند قرار دهد، در دین خدا بدعت گذارده است ... و اگر به وسائط متوسل شود

<sup>۲۲۱</sup> (۲) بقره (۲) آیه ۱۳۱.

<sup>۲۲۲</sup> (۱) ترتیب‌العین، ماده «وسل».

<sup>۲۲۳</sup> (۲) لسان العرب، ماده «وسل».

<sup>۲۲۴</sup> (۳) ر. ک: آلوسی، تفسیر روح‌المعانی، ج ۶، ص ۱۲۴-۱۲۸.

<sup>۲۲۵</sup> (۱) شیخ بن باز، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

(به جهت جاه و مقام آنان) بدون آنکه آنان را عبادت کند، این بدعت حرام و وسیله‌ای از وسائل شرک است  
«...»<sup>۲۲۶</sup>

۳- گروه فتوای وهابیان، در جواب سؤالی از توسل می‌گویند: «توسل به ذات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست. هم‌چنین توسل به جاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر او حرام است، زیرا این عمل بدعت و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا صحابه حکمی در این مورد نرسیده است...»<sup>۲۲۷</sup>

۴- ناصر الدین البانی می‌گوید: «من معتقدم: کسانی که به اولیا و صالحان و ... توسل می‌کنند از راه حق گمراه‌اند...»<sup>۲۲۸</sup>

### فلسفه توسل

توسل وسیله و واسطه قرار دادن چیزی بین خود و مطلوب است. وسیله بر دو قسم است: گاهی از امور مادی است؛ مثل آب و غذا که وسیله رفع تشنگی و گرسنگی است. و زمانی نیز از امور معنوی است؛ مثل گناه‌کاری که خدا را به مقام و جاه یا حقیقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) قسم می‌دهد تا از گناهِش بگذرد. در هر دو صورت وسیله لازم است، زیرا خداوند متعال جهان آفرینش را به بهترین صورت آفریده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛**<sup>۲۲۹</sup> «آن خدایی که همه‌چیز را به بهترین صورت آفریده است.»

جهان بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان‌ها آفریده شده است و نیازمندی‌های طبیعی بشر با عوامل و اسباب عادی برآورده می‌گردد. فیوضات معنوی خداوند، همچون هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان‌ها نازل می‌شود و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته که امور از طریق اسباب خاص و علل معین به انسان‌ها برسد. بنابراین، همان‌گونه که در عالم ماده نمی‌توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را با خورشید نورانی کرده و خود بی‌واسطه به چنین کاری دست نزده است؟ در عالم معنا نیز نمی‌توان گفت: چرا خداوند مغفرت خویش را به واسطه اولیای الهی، شامل حال بندگان می‌کند؟ شهید مطهری می‌فرماید:

«فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش اعتنا نداشته باشد گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه‌کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند. قرآن کریم

<sup>۲۲۶</sup> (۲). المنتقی من فتاوی الشیخ بن فوزان، ج ۲، ص ۵۴.

<sup>۲۲۷</sup> (۳). البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵-۲۶۶.

<sup>۲۲۸</sup> (۴). فتاوی الالبانی، ص ۴۳۲.

<sup>۲۲۹</sup> (۱). سجده (۳۲) آیه ۷.

می‌فرماید: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛**<sup>۲۳۰</sup>

«اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.»<sup>۲۳۱</sup>

از همین رو می‌بینیم که در قرآن و سنت تأکید فراوانی بر وسیله و توسل شده است.

خداوند متعال می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...؛**<sup>۲۳۲</sup> «ای مؤمنین تقوا پیشه کنید و برای رسیدن به او وسیله طلب نمایید.»

## انواع توسل

توسل و وسیله قرار دادن برای رسیدن به خداوند و حوائج خود بر چند نوع است:

- ۱- برخی از آنها به اتفاق مسلمانان جایز است؛
- ۲- دسته‌ای به اتفاق مسلمانان جایز نیست؛
- ۳- گروهی دیگر مورد اختلاف بین وهابیان و مسلمانان است.

## موارد اتفاق بر جواز

### ۱- توسل به خدا به ذات و اسماء و صفاتش

خداوند متعال می‌فرماید: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...؛**<sup>۲۳۳</sup> «و برای خدا است اسم‌های پسندیده، پس او را به آنها بخوانید.»

ترمذی به سند خود از بریده نقل می‌کند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنید که مردی خداوند را به ذات، صفات و اسمائش قسم می‌دهد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تو خدا را به اسم اعظم‌اش خواندی، اسمی که اگر به آن خوانده شود اجابت می‌کند و اگر به آن سؤال شود عطا می‌کند.»<sup>۲۳۴</sup>

شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «... توسل باید به اسمای خدا، صفات و توحید او باشد؛ همان‌گونه که در حدیث صحیح وارد شده است...»<sup>۲۳۵</sup>

<sup>۲۳۰</sup> (۲). نساء (۴) آیه ۶۴.

<sup>۲۳۱</sup> (۳). مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

<sup>۲۳۲</sup> (۴). مائده (۵) آیه ۳۵.

<sup>۲۳۳</sup> (۱). اعراف (۷) آیه ۸۰.

<sup>۲۳۴</sup> (۲). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۱۵، ح ۳۴۷۵.

<sup>۲۳۵</sup> (۳). مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

## ۲- توسل به طاعت و ایمان

توسل همراه عمل صالح از بهترین وسائط نزد خداوند متعال و از موارد اتفاق بین مسلمین است.

آلوسی در ذیل آیه شریفه: **وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ...** می‌گوید: «خداوند امر به ادای طاعات نموده است.»<sup>۲۳۶</sup>

حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساختن خانه خدا را عملی برای تقرب به خداوند متعال قرار داده بودند. خداوند در این باره می‌فرماید: **وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛**<sup>۲۳۷</sup> و [نیز یادآورید] هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند و [می‌گفتند] پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. آن‌گاه از خداوند حاجتشان را طلبیده و عرض می‌کنند: **رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛**<sup>۲۳۸</sup> «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند [به‌وجود آور] و طرز عبادت‌مان را به ما نشان بده و توبه ما را بپذیر که تو توبه‌پذیر و مهربانی.»

شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «هم‌چنین یکی از اقسام توسل جایز، توسل به اعمال صالح است؛ در روایت آمده است: گروهی در غاری محبوس شدند و هرکدام با وسیله قرار دادن اعمال صالح خود از خداوند خواستند که او را نجات دهد: یکی خدا را به نیکی به پدر و مادر قسم داد. دیگری، به عفت از زنا سوگند داد. آن یکی به ادای امانت یاد کرد؛ در این هنگام خداوند همه آنان را نجات داد.»<sup>۲۳۹</sup>

مصطفی محمود در ذیل آیه: **وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** می‌گوید: «وسیله هر انسانی عملش است و بهترین عمل متابعت کردن از رسول و الگو قرار دادن او در تمام اعمال است ...».<sup>۲۴۰</sup>

## ۳- توسل به قرآن کریم

احمد بن حنبل از عمران بن حصین نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «قرآن بخوانید و با آن از خداوند سؤال و درخواست کنید ...».<sup>۲۴۱</sup>

## ۴- توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت

توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قیامت یعنی این‌که مردم در روز قیامت حضرت را وسیله قرار داده و از او بخواهند تا نزد خداوند از آنها شفاعت کند. بخاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند:

<sup>۲۳۶</sup> (۱) روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۴.

<sup>۲۳۷</sup> (۲) بقره (۲) آیه ۱۲۷.

<sup>۲۳۸</sup> (۳) بقره (۲) آیه ۱۲۸.

<sup>۲۳۹</sup> (۱) سنن ترمذی، حدیث ۳۴۷۵، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

<sup>۲۴۰</sup> (۲) مصطفی محمود، من اسرار القرآن، ص ۷۶ و ۷۷.

<sup>۲۴۱</sup> (۳) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۵.

«مؤمنان در روز قیامت دور هم جمع می‌شوند، و می‌گویند: چه خوب است اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را شفاعت کند ... آن‌گاه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و از وی طلب حاجت می‌کنند؛ آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نیز از آنان شفاعت می‌کند.

گروه فتوای وهابیان می‌گویند: «... روز قیامت مؤمنان به ترتیب به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پناه می‌آورند و همگی عذر می‌خواهند. حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: به نزد محمد (صلی الله علیه و آله) روید، زیرا او بنده‌ای است که خداوند گناهان گذشته و آینده او را آمرزیده و از او بخواهید تا شما را شفاعت کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به سجده افتاده و برای آنان از درگاه الهی طلب مغفرت و غفران می‌کند...»<sup>۲۴۲</sup>

#### ۵- توسل به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیات

توسل، گاهی با وسیله قرار دادن خود شخص است، زمانی با اثرش و هنگامی نیز به مکانی است که آن شخص بزرگوار را در خود جای داده است.

احمد بن حنبل و دیگران نقل می‌کنند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که وضو می‌گرفت، مردم به جهت تبرک به آب وضوی حضرت (صلی الله علیه و آله) نزدیک بود که خود را به هلاکت اندازند.<sup>۲۴۳</sup>

#### ۶- توسل به دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حال حیات

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این دلیل که شخصیتی عظیم و جلیل‌القدر است، دعایش رد نمی‌شود، لذا می‌توان برای رسیدن به خواسته خود از خدا به دعای او توسل جست.

برادران حضرت یوسف (علیه السلام) بعد از آن‌که به خطا و اشتباه و گناهشان پی برده و پشیمان گشتند، از پدرشان خواستند تا برای آنان دعا کند. خداوند در این زمینه می‌فرماید: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ؛ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛**<sup>۲۴۴</sup> «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم ...» هم‌چنین در مذمت منافقان می‌فرماید: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛**<sup>۲۴۵</sup> «هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهایشان را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند.»

#### ۷- توسل به ذات پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از آمدن به دنیا

<sup>۲۴۲</sup> (۴). البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ صحیح بخاری، حدیث ۷۴۴۰؛ صحیح مسلم، حدیث ۱۹۳.

<sup>۲۴۳</sup> (۱). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۹.

<sup>۲۴۴</sup> (۲). یوسف (۱۲) آیه ۹۷-۹۸.

<sup>۲۴۵</sup> (۳). منافقون (۶۳) آیه ۵.

حاکم نیشابوری نقل می‌کند: «حضرت آدم (علیه السلام) بعد از آن‌که خطایی از او سرزد، عرض کرد: بارخدا یا تو را به حق محمد سوگند می‌دهم از من بگذری! خداوند فرمود: ای آدم چه کسی به تو این کلمات را یاد داد؟! عرض کرد: بارخدا یا! بر ساق عرش دیدم چنین نوشته شده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» از این فهمیدم که رسول تو کریم‌ترین انسان‌ها نزد توست، زیرا اسم او را با اسم خودت مقرون ساختی. خداوند فرمود: آری، تو را بخشیدم، او آخرین پیامبران و از ذریه تو است و اگر او نبود تو را خلق نمی‌کردم.»<sup>۲۴۶</sup>

#### ۸- توسل به انبیا و اولیا در حیاتشان

ابن تیمیه می‌گوید: ترمذی به طریق صحیح نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شخصی دستور داد، این چنین خدا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ.»<sup>۲۴۷</sup> ابوبکر نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: من قرآن را فرا می‌گیرم، ولی آن را فراموش می‌کنم. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ...»<sup>۲۴۸</sup>

#### موارد اتفاق بر عدم جواز

برخی از اقسام توسل به اتفاق مسلمین جایز نیست که عبارتند از:

#### ۱- توسل به طاغوت:

خداوند متعال می‌فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ؛<sup>۲۴۹</sup> «می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند با این‌که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

#### ۲- توسل به بتان:

خداوند می‌فرماید: وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛<sup>۲۵۰</sup> «آنها غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: اینها شفیعان مانزد خدا هستند.»

<sup>۲۴۶</sup> (۱) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵.

<sup>۲۴۷</sup> (۲) مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۱۳.

<sup>۲۴۸</sup> (۳) التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۳۱۰ به نقل از جامع الاصول.

<sup>۲۴۹</sup> (۴) نساء (۴) آیه ۶۰.

<sup>۲۵۰</sup> (۱) یونس (۱۰) آیه ۱۸.

همان‌گونه که اشاره شد، وهابیان و عموم مسلمانان در برخی از اقسام توسل اختلاف دارند که عبارت است از:

۱- توسل به ذات حق، مقام و جاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیای الهی در حیات برزخی؛

۲- توسل به دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیای الهی در حیات برزخی؛

۳- توسل به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیا در حیات برزخی.

### ۱- توسل به جاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیات برزخی

این قسم طبق نظر عموم مسلمین جایز است، ولی وهابیان آن را نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک آلود می‌دانند.

گروه فتوای وهابیان می‌نویسند: «توسل به ذات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز

نیست هم‌چنین توسل به جاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر او حرام است...»<sup>۲۵۱</sup>

### دلیل جواز و رجحان

برای جواز و رجحان این نوع توسل می‌توان به ادله‌ای تمسک کرد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- طبرانی در المعجم الکبیر به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می‌کند: شخصی به جهت حاجتی مکرر نزد

عثمان به عَفَّان مراجعه می‌نمود، ولی عثمان به خواسته‌اش توجهی نمی‌کرد؛ تا این‌که در بین راه عثمان بن حنیف

را- که خود راوی است- ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده

کن و وضو بگیر؛ به مسجد برو و دو رکعت نماز بگذار و بعد از اتمام نماز، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را وسیله

قرار ده و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوَّجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي

أَتُوَّجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَتَقْضِ لِي حَاجَتِي»، آن‌گاه حاجت خود را به‌یاد آور.

عثمان بن حنیف می‌گوید: شخص یادشده آن اعمال را انجام داد، آن‌گاه به‌سوی خانه عثمان روان شد، فوراً

دربان آمد و او را نزد عثمان بن عفان برد، عثمان نیز او را احترام شایانی کرد. سپس حاجتش را به‌طور کامل

برآورد و به او گفت: من همین الآن به‌یاد حاجت تو افتادم و هرگاه بعد از این از ما حاجتی خواستی به نزد ما

بیا ... آن‌گاه عثمان ابن حنیف گفت: این دستور از من نبود، بلکه روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بودم که نایبایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت نمود. حضرت (صلی الله علیه و آله) ابتدا

پیشنهاد کرد که صبر کند ولی او نپذیرفت. سپس به او همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از ادای آن بی‌

شد و به مقصود خود رسید.

<sup>۲۵۱</sup> (۲). البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵-۲۶۶.

این حدیث را جماعت کثیری از اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال: حاکم نیشابوری،<sup>۲۵۲</sup> ابن عبدالبر،<sup>۲۵۳</sup> ابونعیم اصفهانی،<sup>۲۵۴</sup> ذهبی،<sup>۲۵۵</sup> حافظ هیثمی،<sup>۲۵۶</sup> متقی هندی<sup>۲۵۷</sup> و دیگران.

۲- دارمی در سنن خود از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله نقل می‌کند: در مدینه قحطی شدیدی پدید آمد. عده‌ای نزد عایشه آمده و از این امر شکایت کردند. عایشه گفت:

به سراغ قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) روید و از آن‌جا دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنید تا بین قبر حضرت (صلی الله علیه و آله) و آسمان فاصله‌ای نباشد. آنان چنین کردند. خداوند نیز به برکت توسل به حضرت (صلی الله علیه و آله) باران فراوانی به آنها عنایت کرد، تا آن‌که سبزی‌ها رشد کرده و شتران چاق شدند....<sup>۲۵۸</sup>

از آن‌جا که حدیث به دلیل وجود سعید بن زید در سند آن،<sup>۲۵۹</sup> موافق با عقیده «البانی» نبوده در صدد تضعیف آن برآمده است، در حالی که سعید بن زید از رجال مسلم است و یحیی بن معین او را توثیق نموده است. هم‌چنین بخاری، ابن سعد، عجللی، ابوزرع، ابوجعفر دارمی و برخی دیگر از رجالین اهل سنت او را توثیق نموده‌اند.<sup>۲۶۰</sup>

۳- قسطلانی نقل می‌کند: «عربی برکنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاد و عرض کرد: بارخدا! امر کردی تا بندگان را آزاد کنیم، این حبیب تو است و من بنده تو، مرا از آتش جهنم به حق پیامبرت آزاد گردان. هاتنی ندا داد: ای مرد! چرا آزادی از جهنم را تنها بر خودت خواستی و برای جمیع مؤمنین نخواستی؟ برو که تو را آزاد نمودم.»<sup>۲۶۱</sup>

### دیدگاه علمای اهل سنت

۱- نورالدین سمهودی می‌گوید: «استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جاه و برکت او نزد خداوند از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام می‌گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن، حتی در حیات دنیوی و در برزخ. هرگاه توسل به اعمال صحیح است؛ همان‌گونه که در حدیث غار آمده، توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اولی است...»<sup>۲۶۲</sup>

<sup>۲۵۲</sup> (۱). المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸.

<sup>۲۵۳</sup> (۲). الاصابه، ج ۴، ص ۳۸۲.

<sup>۲۵۴</sup> (۳). حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱.

<sup>۲۵۵</sup> (۴). سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸، رقم ۷.

<sup>۲۵۶</sup> (۵). مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶.

<sup>۲۵۷</sup> (۶). کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۸.

<sup>۲۵۸</sup> (۱). سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.

<sup>۲۵۹</sup> (۲). التوسل انواعه و احکامه، ص ۱۲۸.

<sup>۲۶۰</sup> (۳). تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹.

<sup>۲۶۱</sup> (۴). قسطلانی، المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۸۴.

<sup>۲۶۲</sup> (۵). وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲.



- ۲- دکتر عبدالملک سعدی می‌گوید: «هرگاه کسی بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَسَّلْتُ إِلَيْكَ بِجَاهِ نَبِيِّ أَوْ صَالِحٍ؛ کسی نباید در جواز آن شک کند، زیرا جاه همان ذات کسی نیست که به او توسل شده، بلکه مکان و مرتبه او نزد خداوند است و این، حاصل و خلاصه اعمال صالح او است. خداوند متعال در مورد حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرماید: **وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا**؛<sup>۲۶۳</sup> و نزد خدا آبرومند بود...».<sup>۲۶۴</sup>
- ۳- قسطلانی می‌گوید: «بر زائر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماید...».<sup>۲۶۵</sup>
- ۴- زرقانی در شرح آن می‌گوید: «... باید به پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسل جست، زیرا توسل به آن حضرت سبب فروریختن کوه‌های گناهان است...».
- ۵- ابن الحاج ابوعبیدالله عبدری مالکی می‌گوید: «... مرده‌ای که به زیارتش می‌رویم اگر از کسانی باشد که امید برکت از او می‌رود، باید به او توسل جست، و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در رأس آنها است...».<sup>۲۶۶</sup>
- ۶- حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «توسل، استغاثه و طلب شفاعت از بزرگ مردم (محمد صلی الله علیه و آله) پیامبر و چراغ تاریکی‌ها) از امور مستحبی است که بر آن تأکید فراوان شده است، به ویژه هنگام گرفتاری‌ها. و سیره علمای اهل عمل و اولیای اهل عبادت، بزرگان محدثین و امامان سلف بر این بوده است».
- ۷- نووی در برخی از کتاب‌هایش قائل به استحباب توسل شده است.<sup>۲۶۷</sup>
- ۸- غماری در مقدمه کتابش می‌نویسد: «قول به استحباب توسل مذهب شافعی و دیگر از امامان شایسته است. کسانی که بر جلالت و وثوق آنان اجماع است».<sup>۲۶۸</sup>
- ۹- ابن حجر مکی از اشعار شافعی این دو بیت را که بر توسل شافعی به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد نقل می‌کند:

و هم إليه وسیلتی

بیدی الیمن صحیفتی<sup>۲۶۹</sup>

آل النبی ذریعتی

أرجو بهم أعطوا غداً

<sup>۲۶۳</sup> (۱) احزاب (۳۳) آیه ۶۹.

<sup>۲۶۴</sup> (۲) البدعة فی مفهومها الاسلامی، ص ۴۵.

<sup>۲۶۵</sup> (۳) المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۹۳.

<sup>۲۶۶</sup> (۴) المدخل، ج ۱، ص ۲۵۴.

<sup>۲۶۷</sup> (۵) حاشیة الايضاح علی المناسک، ص ۴۵۰ و ۴۹۸؛ شرح المهذب (المجموع)، ج ۸، ص ۲۷۴؛ شرح الاذکار، باب اذکار الحج، ص ۳۰۷.

<sup>۲۶۸</sup> (۶) غماری، مقدمه ارغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی.

<sup>۲۶۹</sup> (۱) صواعق المحرقة، ص ۱۸.

۱۰- زینی دحلان می‌گوید: «هرکس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند در آنها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می‌یابد. و کسی بر آنان ایراد نگرفت، تا این‌که این منکران (وهایبان) آمدند. و اگر قرار باشد که نمونه‌های توسل را جمع کنیم کتابی عظیم می‌شود...»<sup>۲۷۰</sup>

مرحوم علامه امینی در توجیه توسل می‌فرماید: «توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قرار دادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنها را وسیله برآورده شدن حاجات خود قرار دهد، زیرا آنان نزد خدا آبرومندند؛ نه این‌که ذات مقدس آنان را به‌طور مستقل در برآورده شدن حاجت‌هایش دخیل بداند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه‌های وصل و واسطه‌های بین مولی و بندگان می‌داند... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می‌شوند همین نیت را دارند، حال این چه ضدیتی با توحید دارد؟...»<sup>۲۷۱</sup>

## ۲- توسل به دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیات برزخی

عقیده مسلمانان جواز بلکه رجحان این نوع توسل است، ولی در مقابل، وهابیان قائل به عدم جواز و حرمت آن می‌باشند.

ابن تیمیه می‌گوید: «توسل؛ یعنی این‌که انسان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) طلب کند تا برایش دعا کند؛ همان‌گونه که شما به انسانی زنده می‌گویید: برای من دعا کن. همان‌طور که صحابه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواستند تا برایشان دعا کند. این در مورد زنده‌ها صحیح و مشروع است، ولی در مورد مردگان از انبیا و صالحان مشروع نیست...»<sup>۲۷۲</sup>

## دلیل جواز و رجحان

۱- خداوند متعال می‌فرماید: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛**<sup>۲۷۳</sup> «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذازدند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

<sup>۲۷۰</sup> (۲). زینی دحلان، الدرر السنیة، ص ۳۱.

<sup>۲۷۱</sup> (۳). الغدیر، ج ۳، ص ۴۰۳.

<sup>۲۷۲</sup> (۱). زیارة القبور، ص ۲۴-۲۵.

<sup>۲۷۳</sup> (۲). نساء (۴) آیه ۶۴.

ممکن است کسی ادعا کند که آیه، ظهور در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد، ولی به تنقیح مناظ و اخذ ملاک می توان آن را به عصر بعد از وفاتشان نیز تعمیم داد، زیرا انسان همیشه و در هر زمان گناهکار است و به وسیله ای نیاز دارد تا او را برای طلب مغفرت از خداوند واسطه قرار دهد. از همین رو، صحابه بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) با تمسک به این آیه از آن حضرت (صلی الله علیه و آله) طلب استغفار می نمودند. این مطلب علی الخصوص با اثبات حیات برزخی و وجود ارتباط بین عالم برزخ و دنیا هموارتر خواهد شد.<sup>۲۷۴</sup>

۲- بیهقی و ابن ابی شیبیه نقل می کنند: در زمان خلافت عمر قحطی شدیدی بر مردم روی آورد. بلال بن حرت رحمه الله از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران طلب، زیرا آنان نزدیک است که هلاک شوند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عالم رؤیا به او فرمود: زود است که آنان سیراب شوند.<sup>۲۷۵</sup> در این حدیث بلال به دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوسل شده است.

۳- علی (علیه السلام) می فرماید: «شخصی بعد از سه روز از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مدینه شد و خود را روی قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انداخت و خاک آن را بر سر ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفתי، ما هم گفتارت را شنیدیم، از خداوند گرفتی ما نیز از تو گرفتیم، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد، این بود: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ** تا آخر آیه. من به خود ظلم کرده ام، آمده ام تا برایم استغفار نمایی. از داخل قبر ندا داده شد که تو به طور حتم بخشیده شدی.»<sup>۲۷۶</sup>

### منع از توسل، از بدعت های امویان

حاکم نیشابوری به سند خود از داود بن ابی صالح نقل می کند: مروان روزی وارد روضه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد مردی را دید که صورت (پیشانی) خود را بر روی قبر گذارده است. مروان دست به شانهاش گذاشت و گفت: می دانی که چه می کنی؟ آن مرد سر خود را بلند کرد. مروان دید او ابویوب انصاری است. او خطاب به مروان فرمود: آری، می دانم که چه می کنم! من به خاطر این سنگ ها نیامده ام، بلکه برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده ام. آن گاه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرد که فرمود: «بر دین نگرید، اگر کسی که اهل است والی آن گردد، بلکه زمانی بر دین بگریید که غیر اهل والی آن شود.»<sup>۲۷۷</sup>

<sup>۲۷۴</sup> (۳). ر. ک: بحث «حیات برزخی».

<sup>۲۷۵</sup> (۴). زینی دحلان، الدرر السنیة، ص ۱۸.

<sup>۲۷۶</sup> (۱). الروض الفائق، ص ۳۸۰؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۹۹؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۸۳؛ صالح الاخوان، ص ۵۴۰؛ مشارق الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۱.

<sup>۲۷۷</sup> (۲). مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰؛ حدیث ۸۵۷۱؛ شفاء السقام، ص ۱۵۲؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۵۳ و ۱۴۰۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲.

### ۳- توسل و تبرک به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیات برزخی

عموم مسلمانان- در طول تاریخ- قائل به جواز آن بوده و هستند، ولی وهابیان آن را تحریم نمودند. در بحث «تبرک» و «سنت و بدعت» به فتاوی وهابیان در این مورد اشاره کردیم.

در این جا به طور خلاصه به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱- سمهودی شافعی از مطلب نقل می‌کند: بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم به خاک قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبرک جستند و از آن برمی‌داشتند تا این‌که عایشه مانع شد و دستور داد: دیواری را به دور قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشیدند تا جسد پیامبر (صلی الله علیه و آله) مکشوف نگردد.<sup>۲۷۸</sup>

۲- بخاری در کتاب اعتصام به سند خود از اُبی برده نقل کرده است: هنگامی که وارد مدینه شدم، عبداللّه بن سلام را ملاقات کردم، او به من گفت: به منزل ما بیا تا در ظرفی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آن آب آشامیده، آب خورده و سیراب شوی و در مکانی که در آن جا نماز گزارده، نماز بخوانی. با او به منزلش رفتم، با آن ظرف آب آشامیدم، از خرما تناول نموده و در آن مکان نماز گزاردم.<sup>۲۷۹</sup>

۳- بخاری نیز در کتاب الأدب المفرد<sup>۲۸۰</sup> از عبدالرحمن بن رزین روایت کرده که فرمود: گذرمان بر سرزمین «ربذه» افتاد، خبردار شدیم که سلمه بن اکوع رحمه الله از اصحاب رسول خدا در این سرزمین زندگی می‌کند، لذا خدمت او رسیدیم، بر او سلام کردیم. او دست‌هایش را بیرون آورد و فرمود: با این دو دست با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیعت نمودم ... ما بلند شده و آن را بوسیدیم

### تبرک

تبرک به صالحین و اخیار از امت و اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان، از ناحیه وهابیون به شدت انکار شده و آن را از مصادیق شرک شمرده‌اند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان را داشته باشند مقابله و مبارزه می‌کنند. از همین رو، تبرک یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین وهابیون و مسلمین است. به همین جهت جا دارد که در این مسئله دور از تعصبات و جنجال‌ها بحث نماییم تا حقیقت مطلب روشن گردد. فتاوی وهابیون در حرمت تبرک

<sup>۲۷۸</sup> (۱) وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۸۵.

<sup>۲۷۹</sup> (۲) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۴.

<sup>۲۸۰</sup> (۳) الأدب المفرد، ص ۱۴۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۹.

۱- صالح بن فوزان از مفتیان وهابیون می‌گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی، بدعت است...»<sup>۲۸۱</sup>

۲- ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت‌هاست، زیرا در این باره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی نرسیده است.»<sup>۲۸۲</sup>

۳- گروه دائمی مفتیان وهابیون می‌گویند: «... توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آنها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است.»<sup>۲۸۳</sup>

۴- بن باز می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصلی بر آن نبوده و غیر مشروع است.»<sup>۲۸۴</sup>

۵- ابن فوزان می‌گوید: «تبرک به معنای طلب برکت و او به معنای ثبات خیر و طلب خیر و زیادت‌ی آن است و این طلب باید از کسی باشد که مالک آن بوده و بر آن قدرت دارد و او همان خداوند سبحان است که برکت نازل کرده و ثبات می‌دهد. هیچ مخلوقی قدرت بر بخشش، برکت، ایجاد و ابقاء و تثبیت آن ندارد.

لذا تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست، زیرا یا شرک است و یا...»<sup>۲۸۵</sup>

۶- ابن عثیمین نیز می‌گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می‌کشند، تمام اینها بدعت است.»

تبرک در لغت به معنای طلب برکت است و برکت به معنای زیادت و رشد یا سعادت است.<sup>۲۸۶</sup> تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت‌هایی است که خداوند متعال برای آنها امتیازها و مقام‌های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر (صلی الله علیه و آله)

یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش.

## تبرک در قرآن کریم

کلمه تبرک در قرآن کریم با الفاظ گوناگونی به کار رفته است؛ برای افاده این معنا که برخی از اشخاص یا مکان‌ها و زمان‌های معینی را خداوند متعال به جهات خاصی نوعی تبرک افاضه کرده است.

<sup>۲۸۱</sup> (۱). المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

<sup>۲۸۲</sup> (۲). مجموع الفتاوی لابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

<sup>۲۸۳</sup> (۱). اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ح ۳۰۱۹.

<sup>۲۸۴</sup> (۲). فتاوی اسلامیة، ج ۴، ص ۲۹.

<sup>۲۸۵</sup> (۳). البدعة، ص ۲۸-۲۹.

<sup>۲۸۶</sup> (۵). لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۰۷۵ و النهایة، ج ۱، ص ۱۲۰.

الف) برکت در اشخاص

۱- خداوند متعال درباره حضرت نوح (علیه السلام) و همراهانش می‌فرماید: **اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ؛**<sup>۲۸۷</sup> «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن امم و قبایلی که همیشه با تو هستند.»

۲- هم چنین درباره حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: **وَ جَعَلْنِي مُبَارِكًا أَيَّنَّ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛**<sup>۲۸۸</sup> «و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده‌ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.»

۳- در مورد حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق می‌فرماید: **فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا؛**<sup>۲۸۹</sup> «چون موسی به آن آتش نزدیک شد او را ندا کردند. آن کس که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است...».

خداوند متعال می‌فرماید: **وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ؛**<sup>۲۹۰</sup> «و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق.» هم چنین درباره اهل بیت علیهم السلام، یا اهل بیت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: **رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ؛**<sup>۲۹۱</sup> «رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است، زیرا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است.»

ب- برکت در زمان و مکان

لفظ برکت و مشتقات آن در مورد برخی از اماکن و بخش‌هایی از زمین یا زمان نیز به کار برده شده است:

۱- خداوند متعال راجع به مکه مکرمه می‌فرماید: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ؛**<sup>۲۹۲</sup> «همانا اولین خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.»

۲- در رابطه با مسجد الاقصی و اطراف آن می‌فرماید: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ؛**<sup>۲۹۳</sup> «پاک و منزّه است خدایی که در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سوق داد که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت.»

<sup>۲۸۷</sup> (۱) هود (۱۱) آیه ۴۸.

<sup>۲۸۸</sup> (۲) مریم (۱۹) آیه ۳۱.

<sup>۲۸۹</sup> (۳) نمل (۲۷) آیه ۸.

<sup>۲۹۰</sup> (۴) صافات (۳۷) آیه ۱۱۳.

<sup>۲۹۱</sup> (۱) هود (۱۱) آیه ۷۳.

<sup>۲۹۲</sup> (۲) آل عمران (۳) آیه ۹۶.

<sup>۲۹۳</sup> (۳) اِسْرَاء (۱۷) آیه ۱.

۳- و درباره شب قدر می‌فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ؛**<sup>۲۹۴</sup> «این قرآن بزرگ کتابی مبارک و عظیم الشأن است که بر تو نازل کردیم تا امت در آیاتش تفکر کنند.»

### تبرک در روایات

با مراجعه به روایات با طیف بسیاری از کلمات نبوی و اهل بیت علیهم السلام مواجه می‌شویم که سخن از تبرک به میان آورده و محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) را اشخاص مبارک، معرفی نموده‌اند:

۱- پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کیفیت صلوات چنین دستور داده‌اند که بگویند: **«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ.»**<sup>۲۹۵</sup>

۲- در صحیح بخاری در کیفیت صلوات به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: **«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ.»**<sup>۲۹۶</sup>

### تبرک در تاریخ

آیا تبرک به مفهوم اصطلاحی آن یک واقعیت تاریخی است که در بین امت‌های صاحب شریعت رایج بوده، تا از سیره و روش آنان کشف کنیم که تبرک در بین امت‌های دینی پیشین نیز امری مشروع بوده است؟ در پاسخ این سؤال می‌گوییم: تبرک به آثار انبیا، از جمله مسائلی است که در امت‌های دینی پیشین نیز سابقه داشته است، اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- خداوند متعال در مورد تبرک حضرت یعقوب (علیه السلام) به پیراهن فرزندش حضرت یوسف (علیه السلام) و فرستادن آن برای پدرش یعقوب (علیه السلام) از قول حضرت یوسف (علیه السلام) می‌فرماید: **اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا؛**<sup>۲۹۷</sup> «پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.»

برادران حضرت یوسف (علیه السلام) امر برادر خود را امتثال نموده و پیراهن را برداشته و بر

<sup>۲۹۴</sup> (۴). دخان (۴۴) آیه ۳.

<sup>۲۹۵</sup> (۱). صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله بعد التشهد، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵.

<sup>۲۹۶</sup> (۲). صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۹، کتاب التفسیر، تفسیر سورة الاحزاب.

<sup>۲۹۷</sup> (۳). یوسف (۱۲) آیه ۹۳.

صورت یعقوب (علیه السلام) انداختند. پدری که در فراق فرزندش بر اثر شدت حزن و زیادی اشک نابینا شده بود. در این هنگام به اذن خداوند متعال چشمان پدر به برکت پیراهن یوسف (علیه السلام) بینا شد. البته خداوند متعال قدرت دارد که این عمل را مستقیماً انجام دهد، ولی از آن جا که عالم اسباب و مسببات است و اسباب نیز برخی مادی و برخی معنوی است، حکمت الهی بر این تعلق گرفته که در انبیا و صالحین و آثارشان برکت قرار دهد تا از این طریق مردم به آنها اعتقاد پیدا کرده و به آنها نزدیک شوند و در نتیجه با الگو قرار دادن آنان به خداوند تقرب پیدا کرده و به ثواب او نائل آیند.

۲- از جمله موارد دیگری که قرآن در مورد امت‌های دینی پیشین به آن اشاره کرده، تبرک جستن بنی اسرائیل به تابوتی است که در آن آثار آل موسی و آل هارون بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم قصه پیامبر بنی اسرائیل که بشارت به پادشاهی طالوت داد، این چنین حکایت می‌کند: **إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ؛**<sup>۲۹۸</sup> «نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد.»

این تابوت همان تابوتی است که به امر خدا مادر حضرت موسی (علیه السلام) فرزندش را در آن قرار داد و بر روی آب رها نمود، این تابوت در بین بنی اسرائیل احترام خاصی داشت؛ به حدی که به آن تبرک می‌جستند. حضرت موسی (علیه السلام) قبل از وفاتش، الواح و زره خود و آنچه از آیات نبوت بود در آن قرار داد و نزد وصی اش یوشع به ودیعه گذارد. این صندوق نزد بنی اسرائیل بود و آن را از دید مردم پنهان نگه می‌داشتند. بنی اسرائیل تا مادامی که تابوت نزدشان بود در عزت و رفاه بودند، ولی هنگامی که گناه کرده و به تابوت بی احترامی کردند، خداوند آن را مخفی نمود. آنان بعد از مدتی، آن را از یکی از انبیایشان خواستند؛ خداوند متعال طالوت را پادشاه آنان کرد و نشانه ملک او، همان صندوق [عهد] بود.

زمخشری می‌گوید: «تابوت، صندوق تورات بوده است، و هرگاه حضرت موسی (علیه السلام) در صدد قتال برمی‌آمد آن را بیرون آورده و در منظر بنی اسرائیل قرار می‌داد تا با دیدن آن آرامش پیدا کرده و در جهاد سست نگردند...»<sup>۲۹۹</sup>

از این داستان استفاده می‌شود که بنی اسرائیل نیز از تابوتی که آثار حضرت موسی در آن بوده تبرک می‌جستند و برای آن احترام خاصی قائل بوده‌اند.

<sup>۲۹۸</sup> (۱) بقره (۲) آیه ۲۴۸.

<sup>۲۹۹</sup> (۱) تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۹۳.



الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان حیاتش:

محمد طاهر مکی می‌گوید: «تبرک به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنت صحابه بوده است که این سنت را تابعین و صالحین مؤمن نیز دنبال نموده‌اند. تبرک به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عصر آن حضرت واقع شد و حضرت بر کسی انکار نکرد و این خود دلیل قاطعی بر مشروعیت تبرک است، زیرا اگر این چنین نبود پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را از آن نهی می‌کرد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که غالب صحابه ایمان‌های قوی داشته و تابع دستورهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده‌اند.<sup>۳۰۰</sup>

ابن حجر می‌گوید: «هر مولودی که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده قطعاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیده است، زیرا اصحاب انگیزه فراوانی داشتند تا فرزندان خود را به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورده تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) متبرک ساخته و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را تحنیک کند.<sup>۳۰۱</sup> حتی گفته شده که بعد از فتح مکه، اهالی آن فرزندانشان را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آوردند تا دست مبارکش را بر سرشان کشیده و دعای به برکت نماید.»<sup>۳۰۲</sup>

در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- عایشه نقل می‌کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گردانند.<sup>۳۰۳</sup>

۲- امّ قیس فرزندش را- که هنوز غذا نخورده بود- نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد و او را در دامن آن حضرت (صلی الله علیه و آله) قرار داد ....<sup>۳۰۴</sup>

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این حدیث استفاده می‌شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل مستحب است.»<sup>۳۰۵</sup>

۳- انس می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که حلاق سر مبارکش را می‌تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می‌کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت (صلی الله علیه و آله) جدا شود بر دستان آنها قرار گیرد.<sup>۳۰۶</sup>

<sup>۳۰۰</sup> (۲). تبرک الصحابة بأثار الرسول صلى الله عليه و آله، ص ۷.

<sup>۳۰۱</sup> (۳). تحنیک، عبارت است از اولین خوردنی که به طفل می‌خوراند از تربت یا چیزی دیگر.

<sup>۳۰۲</sup> (۱). الاصابة، ترجمه ولید بن عقبه، ج ۳، ص ۶۳۸، رقم ۹۱۴۷.

<sup>۳۰۳</sup> (۲). مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۲۵۲۴۳.

<sup>۳۰۴</sup> (۳). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۲، کتاب الغسل.

<sup>۳۰۵</sup> (۴). فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶، کتاب الوضوء.

<sup>۳۰۶</sup> (۵). صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۸۳، مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹۱.

۴- ابی حجیفه می‌گوید: خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدم، در حالی که وضو می‌گرفت و مردم بر هم سبقت می‌گرفتند تا از آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می‌داشت، برای تبرک به خود می‌مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی‌کرد از رطوبت دیگری استفاده می‌برد.<sup>۳۰۷</sup>

عروه از مسور و دیگران نقل می‌کند: هنگام وضوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودشان راهلاک کنند.<sup>۳۰۸</sup>

۵- سعد می‌گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می‌گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنارچاه بضاعه آمد و با دلوی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هرگاه شخصی مریض می‌شد، از آن چاه آب می‌کشیدند و او را می‌شستند؛ و فوراً شفا می‌یافت.<sup>۳۰۹</sup>

۶- ابو ایوب انصاری می‌گوید: بعد از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می‌آوردم، هنگامی که ظرف غذا را بر می‌گرداندم، من و همسرم از محل دست‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می‌کردیم.<sup>۳۱۰</sup>

#### رای ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک:

ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم نقل می‌کند: «احمد بن حنبل و غیر او اجازه داده‌اند تا انسان منبر و جا دستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر روی منبر برای تبرک مسح نماید، ولی مسح قبر آن حضرت را رخصت نداده‌اند. ولی برخی دیگر از اصحاب ما روایتی از احمد نقل کرده که مسح قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز جایز شمرده است.

#### ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از وفاتش

بخاری در صحیح بابی را به این مضمون ذکر کرده است. «آنچه از زره، عصا، شمشیر، ظرف، انگشتر و ... مو، کفش و ... از چیزهایی که صحابه و دیگران به آنها بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبرک می‌جستند.»<sup>۳۱۱</sup>

۱- نقل است که معاویه هنگام وفات وصیت کرد که با پیراهن، شلوار، قبا و مقداری از موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفن شود.<sup>۳۱۲</sup>

<sup>۳۰۷</sup> (۶). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.

<sup>۳۰۸</sup> (۷). همان.

<sup>۳۰۹</sup> (۱). همان.

<sup>۳۱۰</sup> (۲). طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزیز، ج ۵، ص ۴۰۶.

<sup>۳۱۱</sup> (۳). همان.

<sup>۳۱۲</sup> (۴). الاصابه، ترجمه فراس، ج ۳، ص ۲۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۲.

- ۲- عمر بن عبدالعزیز هنگام وفاتش دستور داد: مو و ناخنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آورده و در کفش قرار دهند.<sup>۳۱۳</sup>
- ۳- ابن سعد می‌گوید: در حنوط انس بن مالک، کیسه‌ای از مشک و مویی از موهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را قرار دادند.<sup>۳۱۴</sup>
- ۴- ابن سیرین می‌گوید: به عبیده گفتم: نزد ما مقداری از موی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طرف انس یا اهل او باقی مانده که برای من محبوب‌تر است از دنیا و آخرت.<sup>۳۱۵</sup>
- ۵- صفیه می‌گوید: هرگاه عمر بر ما وارد می‌شد دستور می‌داد تا کاسه‌ای که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می‌نمود و از آن می‌آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می‌پاشید.<sup>۳۱۶</sup>
- ۶- انس می‌گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امّ سلیم وارد شد و در آن جا مشکی از آب دید که بر دیوار آویزان شده بود؛ آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایستاده از آن آب آشامید. امّ سلیم مشک را برداشته و دهانه آن را بریده و برای تبرک نزد خود نگاه داشت.<sup>۳۱۷</sup>
- ۷- ابن سیرین نقل می‌کند: نزد انس بن مالک، عصایی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که بعد از وفاتش آن را با او بین پهلوی و پیراهنش دفن نمودند.<sup>۳۱۸</sup>
- ۸- ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاری می‌گوید: ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منبر کشیده و به صورت خود می‌مالید.<sup>۳۱۹</sup>
- ۹- یزید بن عبدالله بن قسیط می‌گوید: «جماعتی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دیدم که وقتی مسجد از جمعیت خالی می‌شد، دست بر دستگیره منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذارده، آن گاه دعا می‌نمودند».<sup>۳۲۰</sup>
- ۱۰- داود بن صالح می‌گوید: «روزی مروان به روضه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد، دید شخصی صورتش را بر روی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذارده است. به او گفتم: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟ هنگامی که آن شخص صورتش را برداشت مروان دید که او ابویوب است.

<sup>۳۱۳</sup> (۵). طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزیز، ج ۵، ص ۴۰۶.

<sup>۳۱۴</sup> (۱). همان، ج ۷، ص ۲۵، ترجمه انس.

<sup>۳۱۵</sup> (۲). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۱، کتاب الوضوء، باب الماء الذي يغسل شعر الانسان.

<sup>۳۱۶</sup> (۳). الاصابه، ترجمه فراس، ج ۳، ص ۲۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۲.

<sup>۳۱۷</sup> (۴). مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۰؛ ح ۲۶۵۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۱۳.

<sup>۳۱۸</sup> (۵). البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۶.

<sup>۳۱۹</sup> (۶). طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴، ذکر منبر الرسول صلی الله علیه و آله.

<sup>۳۲۰</sup> (۷). همان.

ابوایوب در جوابش فرمود: من به جهت این سنگ نیامده‌ام، بلکه به خاطر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده‌ام.<sup>۳۲۱</sup>

۱۱- ابن عساکر به سند خود از امام علی (علیه السلام) نقل می‌کند: بعد از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فاطمه علیها السلام بر بالای قبر پدرش ایستاد و مشتی از خاک قبر را برداشته و بر دیدگانش مالید و فرمود:

ماذا علی من شمّ تربة أحمد  
صبت علی مصائب لو أنّها  
أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا  
صبت علی الأيام عدن لیالیاً<sup>۳۲۲</sup>

۱۲- سمهودی نقل می‌کند: عبدالله بن عمر دست راستش را بر قبر شریف پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌مالید و بلال نیز صورتش را. آن گاه از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می‌کند که این عمل به جهت شدت محبت بوده، و بدین جهت تعظیم و احترام اشکالی ندارد.<sup>۳۲۳</sup>

۱۳- ابوالدرداء می‌گوید: «شبی بلال مؤذن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عالم رؤیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زیارت نمود. حضرت (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت نمود و مستقیماً به کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و شروع به گریه کرد، در حالی که صورتش را به قبر مبارک می‌مالید. حسن و حسین علیهما السلام بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید.»<sup>۳۲۴</sup>

۱۴- نافع نقل می‌کند: ابن عمر را دیدم که نماز می‌گزارد در مکان‌هایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز خوانده بود ...»<sup>۳۲۵</sup>

این حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این عمل ابن عمر استفاده می‌شود که دنبال نمودن آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تبرک به آنها مستحب است.»<sup>۳۲۶</sup>

<sup>۳۲۱</sup> (۱). المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۹۴، الجامع الصغير، ص ۷۲۸ و ...

<sup>۳۲۲</sup> (۲). وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

<sup>۳۲۳</sup> (۳). همان.

<sup>۳۲۴</sup> (۴). تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۴.

<sup>۳۲۵</sup> (۵). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰.

<sup>۳۲۶</sup> (۱). فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۹.

۱۵- ابن عبدالبرّ می‌گوید: «ابن عمر از آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسیار متابعت می‌نمود و در موافق عرفه و دیگر مواضع به دنبال مکانی می‌رفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن وقوف نموده بود».<sup>۳۲۷</sup>

### کمک گرفتن از اولیای الهی

مسلمانان به طور اتفاق استغاثه و کمک گرفتن از اولیای الهی را جایز دانسته، بلکه آن را راجح و در راستای توحید می‌دانند، زیرا اگر از اولیای الهی، یعنی پیامبر و ائمه معصومین طلب کمک کرده و از آنها مدد می‌جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آنها حاجت و کمک می‌خواند، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرب درگاه خداوند و مظهر صفات جمال، کمال، اسمای الهی، قدرت، علم و مانند آن شده‌اند و به اذن و اراده و مشیت الهی در این عالم تصرف دارند: **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.** اما وهابیون برخلاف اجماع مسلمین این مسئله را شدیداً تحریم کرده، بلکه آن را بزرگ‌تر از شرک جاهلیت می‌دانند. لذا جا دارد که این مسئله را مورد بحث قرار دهیم:

### فتوهای وهابیون

۱- ابن تیمیه - مؤسس عقاید وهابیون - می‌گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد».<sup>۳۲۸</sup>

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می‌گوید «کسی که این‌گونه بگوید باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می‌گردد».<sup>۳۲۹</sup>

۲- محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «صدا زدن غیر خدا و کمک گرفتن از غیر او موجب ارتداد از دین و داخل شدن در زمره مشرکین و عبادت‌کنندگان بت‌هاست و حکم آن این است که مال و خونش حلال می‌گردد، مگر توبه کند».<sup>۳۳۰</sup>

۳- شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «هرکسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید:

<sup>۳۲۷</sup> (۲) الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۴۲.

<sup>۳۲۸</sup> (۱) - الهدیة السنیة، ص ۴۰.

<sup>۳۲۹</sup> (۱) - زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

<sup>۳۳۰</sup> (۲) - کشف‌الارتیاب، ص ۲۱۴.

ای رسول خدا! ای نبی خدا! ای محمد! کمک کن مرا، درباب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان مسلمین را، هدایت کن گم شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است.»<sup>۳۳۱</sup>

در جایی دیگر می گوید: «شکّی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اولیا، انبیا، ملائکه یا جنّ، این عمل را به این اعتقاد انجام می دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انوعی از شرک اکبر است، زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است.»<sup>۳۳۲</sup>

هم چنین می گوید: «و اما صدا زدن میّت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت ها در عهد پیامبر است.»<sup>۳۳۳</sup>

### انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

کمک گرفتن از غیر، انواع و اقسامی دارد که در ذیل به هریک از آنها با حکم شان اشاره می کنیم:

#### ۱- کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

این خود به چند نوع تقسیم می شود:

الف - استعانت در مسائل عادی: کمک گرفتن در کارهای عادی که اسباب طبیعی دارد، زیر بنای اساسی تمدن بشری است، زیرا حیات بشر بر اساس تعاون و کمک به یکدیگر است. این مطلب از هیچ جهت و نزد هیچ کس قابل انکار نیست. ولذا خداوند متعال از قول ذی القرنین می فرماید: **فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا؛**<sup>۳۳۴</sup>

«پس شما با قوت بازو به من کمک کنید تا سدّی محکم بسازم تا به کلّی مانع از دست برد به شما شود.»

ب - استعانت به دعای غیر:

یکی دیگر از انواع استعانت، کمک گرفتن از دیگران به صورت دعا کردن است، یعنی التماس دعا گرفتن. این مورد نیز اشکالی ندارد و قرآن نیز در موارد بسیاری به آن اشاره کرده است؛ مثلاً کمک نگرفتن از دعای دیگران را از صفات منافقین شمرده و می فرماید: **وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَ رَاٰهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛**<sup>۳۳۵</sup> «و هرگاه به آنان بگویند بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند.»

<sup>۳۳۱</sup> (۳) - مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

<sup>۳۳۲</sup> (۴) - همان، ص ۵۵۲.

<sup>۳۳۳</sup> (۵) - همان، ص ۷۴۶.

<sup>۳۳۴</sup> (۱) - كهف (۱۸) آیه ۹۵.

<sup>۳۳۵</sup> (۲) - منافقون (۶۳) آیه ۵.

در جایی دیگر کمک گرفتن از دعای مؤمنین را حاجتی فطری می‌داند و درباره برادران یوسف می‌فرماید: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛**<sup>۳۳۶</sup> «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده‌ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می‌طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

درباره استغفار مؤمنین هم می‌فرماید: **وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ؛**<sup>۳۳۷</sup> «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند و دائم به دعا به درگاه خدا عرض می‌کنند: پروردگارا بر ما و برادران دینی ما که در ایمان، پیش از ما شتافتند ببخش.»

این مورد را ابن تیمیه قبول کرده و می‌گوید: «از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نقل صحیح رسیده که فرمود: هرگاه کسی از نهاد دل برای برادر دینیش دعا کند؛ به طور حتم خداوند ملکی را موکل می‌کند تا هنگام دعا به او بگوید: برای تو مثل آن چیزی است که برای او خواستی.»<sup>۳۳۸</sup>

ج- کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیرعادی:

یکی دیگر از موارد استعانت از زنده، کمک گرفتن از او در امور غیرعادی؛ مثل شفای مریض از راه غیرطبیعی و مانند آن است، در صورتی که قدرت اعجاز داشته باشد. این مورد نیز شکی در جوازش نیست، چون در واقع اعتقاد داشتن به قدرت اولیای الهی و معجزات آنهاست، لکن با اعتقاد به این که همه امور به دست خداست و تا خداوند نخواهد و اراده نکند کاری انجام نمی‌گیرد، و منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد.

حضرت سلیمان از حاضرین طلب کرد تا تخت بلقیس را از یمن در یک لحظه به اردن - که محل حکومتش بود - بیاورد: **أَيُّكُمْ يَا تَيْبِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ؛**<sup>۳۳۹</sup> «کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود خواهید آورد؟»

هدف حضرت سلیمان (علیه السلام) این بود که تخت بلقیس به صورت غیرطبیعی نزد او حاضر شود، آن‌گاه می‌فرماید: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ ...**<sup>۳۴۰</sup> «و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود گفت:

من پیش از آن که چشم برهم‌زنی تخت را بدین جا می‌آورم، چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد ...»  
خداوند متعال اعمال خارق عادت را به حضرت مسیح نسبت داده و می‌فرماید:

<sup>۳۳۶</sup> (۳) - یوسف (۱۲) آیه ۹۷ و ۹۸.

<sup>۳۳۷</sup> (۱) - حشر (۵۹) آیه ۱۰.

<sup>۳۳۸</sup> (۲) - رساله زیارة القبور، ص ۱۵۵.

<sup>۳۳۹</sup> (۳) - نمل (۲۷) آیه ۳۸.

<sup>۳۴۰</sup> (۴) - همان، ۴۰.

و تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي؛<sup>۳۴۱</sup> «و آن گاه که کور مادرزاد و پیس را به امر من شفادادی و مردگان را به امر من از قبر بیرون آوردی.»

اگر کار خارق العاده از شخص سر می زند، درخواست آن کار از آن شخص اشکالی ندارد. فرق بین افعال غیرعادی از خداوند و انسان این است که خداوند تنها فاعل وقادری است که در کارهایش وابسته به کسی نیست و خود مستقل در عمل است، به خلاف دیگران که متکی به او هستند.

۲- کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ:

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم ترین مسائل باب استعانت از غیر است؛ خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. این نوع استعانت را وهابیون از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله می کنند.

#### ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)

با مراجعه به روایات پی می بریم که کمک گرفتن از اولیای الهی (استعانت) و استغاثه به آنان نه تنها اشکالی ندارد، بلکه رجحان نیز دارد، زیرا سیره و سنت بزرگان دین این گونه بوده است که هنگام شداید به ولّی از اولیای الهی پناه می بردند. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱- بخاری به سند صحیح از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «همانا خورشید در روز قیامت چنان به مردم نزدیک می شود که از شدت گرما عرق تا نصف گوش مردم را خواهد گرفت، در این هنگام مردم به حضرت آدم و سپس به حضرت موسی و در آخر به حضرت محمد پناه می برند، تا بین خلائق حکم شود.»<sup>۳۴۲</sup>

از این حدیث استفاده می شود که در کارهایی که با قدرت خداوند انجام می گیرد؛ می توان به دیگران متوسل شد، لکن با این اعتقاد که همه امور به اذن و مشیّت الهی صورت می پذیرد.

۲- طبرانی و ابویعلی در مسند خود و ابن السنّی در عمل الیوم واللیلّه به سند صحیح از عبداللّه بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرگاه حیوان یکی از شما در بیابان گم شد این گونه صدا زنید: ای بندگان خدا! نگه دارید بر من، ای بندگان خدا نگه دارید بر من، زیرا خداوند در روی زمین کسانی را دارد که حیوان او را حفظ کنند.»<sup>۳۴۳</sup>

<sup>۳۴۱</sup> (۱) - مانده (۵) آیه ۱۱۰.

<sup>۳۴۲</sup> (۱) - فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۸، کتاب الزکاة، رقم ۵۲.

<sup>۳۴۳</sup> (۲) - مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲.



طبرانی بعد از نقل حدیث می‌گوید: این مطلب از مجربات است.

شبیبه این حدیث را بزار از ابن عباس نقل کرده که فرمود: «همانا خداوند در روی زمین غیر از حافظان ملائکه‌ای دارد که هرچه از برگ درختان می‌ریزد می‌نویسند، لذا اگر کسی در بیابان گرفتار شد بگوید: ای بندگان خدا مرا یاری کنید.»<sup>۳۴۴</sup>

ابن حجر عسقلانی در «امالی الأذکار» بعد از نقل حدیث آن را حسن دانسته، و حافظ هیتمی نیز تمام رجال آن را ثقة می‌داند.

۳- ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می‌گوید: ابن ابی شیبیه به سند صحیح از مالک دینار- خزینه‌دار عمر- چنین نقل می‌کند: «در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد، شخصی کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و به او استغاثه نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه، زیرا آنان هلاک شدند.»<sup>۳۴۵</sup>

از آن جا که این درخواست بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را منع نکرده، خود دلیل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولیای الهی است.

۴- دارمی در سننش به سند صحیح از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله نقل می‌کند که گفت: «قحطی شدیدی بر مدینه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عایشه شکایت آوردند. عایشه دستور داد تا به سراغ قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفته و از آن، دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می‌گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی‌ها رشد نموده و شتران چاق شدند.»<sup>۳۴۶</sup>

۵- اجماع مسلمین بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا این زمان بر استغاثه و استمداد از ارواح اولیای الهی بوده است و این اجماع از جایگاه خاصی نزد اهل سنت برخوردار است.

۶- بیهقی در کتاب الشعب و ابن عساکر از طریق عبدالله بن احمد بن حنبل و نیز عبدالله بن احمد در کتاب المسائل<sup>۳۴۷</sup> به سند صحیح- که البانی<sup>۳۴۸</sup> نیز به صحت آن اعتراف کرده- نقل می‌کند: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «من پنج بار حج گزاردم که دو بار آن سواره و سه بار آن پیاده بود، یا دو بار آن پیاده و سه بار آن سواره بود. در یکی از سفرها راه را گم کردم. در حالی که پیاده بودم، شروع به گفتن این جمله نمودم: «یا عباد الله دلونا

<sup>۳۴۴</sup> (۳) - شرح ابن علان بر کتاب امالی الأذکار، ج ۵، ص ۱۵۱.

<sup>۳۴۵</sup> (۴) - فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵.

<sup>۳۴۶</sup> (۱) - سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.

<sup>۳۴۷</sup> (۲) - المسائل، ص ۲۱۷.

<sup>۳۴۸</sup> (۳) - سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۱۱۱.

علی الطریق؛ ای بندگان خدا ما را به مسیر سفر راهنمایی کنید.» همین طور که این جمله را تکرار می‌کردم ناگهان خود را در مسیر یافتیم.

۷- قسطلانی در المواهب اللدنیة از کتب سیره نبوی نقل می‌کند که ابوبکر در روز وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آن حضرت وارد شد، درحالی که ملافه‌ای بر روی پیامبر انداخته بودند، آن را کنار زده و صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا، تو در زمان حیات و مماتت پاک بودی! از ما نزد پروردگارت یاد فرما.<sup>۳۴۹</sup>

۸- در تاریخ ثبت است که صحابه شعارشان هنگام جنگ با مرتدین (از اهل یمامه و تابعین مسیلمه کذاب) این بود: یا محمداه، یا محمداه.<sup>۳۵۰</sup>

۹- هم‌چنین نقل شده است که عقبه بن عامر کسی بود که خبر فتح دمشق را برای عمر به مدینه آورد. هنگام آمدن به مدینه هفت روز در راه بود، ولی در بازگشت از مدینه به دمشق دو روز و نصفی بیشتر طول نکشید و این به برکت دعا و استغاثه‌ای بود که در کنار قبر پیامبر انجام داد، لذا خداوند متعال مسافت او را کوتاه کرد.<sup>۳۵۱</sup>

۱۰- سمهودی به سند خود از امام علی (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: عربی بادیه‌نشین بعد از سه روز از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مدینه شد، خود را بر روی قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای پیامبر! این آیه را تلاوت کردی و ما هم شنیدیم: **إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا** من نیز به نزد تو آمده‌ام تا استغفار نمایم.<sup>۳۵۲</sup>

۱۱- ابوبکر مقری می‌گوید: «من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم در حالی که گرسنگی شدید بر ما عارض شده بود، آن روز را به پایان رساندیم، وقت عشا کنار قبر رسول خدا آمدیم و عرض کردیم: ای رسول خدا! ما گرسنه‌ایم ... در این هنگام ملاحظه نمودیم که کسی درب را می‌کوبد، باز نمودیم دیدیم که شخصی علوی با دو نفر غلام با زنبیلی از غذا کنار درب ایستاده‌اند، علوی آنها را به ما هدیه نمود. پس از صرف غذا به ما گفت: آیا به رسول خدا شکایت بردید؟ الآن رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود تا مقداری از غذا نزد شما آورم.»<sup>۳۵۳</sup>

<sup>۳۴۹</sup> (۴) - حقیقة التوسل والوسيلة، موسی محمد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدنیة.

<sup>۳۵۰</sup> (۱) - همان.

<sup>۳۵۱</sup> (۲) - همان.

<sup>۳۵۲</sup> (۳) - وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

<sup>۳۵۳</sup> (۴) - وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.

## بررسی شبهات

و هابیون بر مدّعی خود - حرمت استعانت از اولیای الهی و شرک بودن استغاثه به آنان - به ادله‌ای واهی تمسک کرده‌اند که در ذیل به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم:

### شبهه اول

کسی که به اولیای الهی استغاثه می‌کند معتقد به علم غیب آنهاست؛ درحالی‌که علم غیب مخصوص خداوند است.

### جواب:

علم غیب نه تنها برای اولیای الهی - اعمّ از رسول و امام - امکان دارد، بلکه ضرورت هم دارد که در رساله مستقّلی به این موضوع پرداخته‌ایم. هم‌چنین حیات برزخی اموات و ارتباط آنها با دنیا؛ مخصوصاً اولیای الهی به اثبات رسیده است.

حافظ هیشمی در مجمع‌الزوائد به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خدا فرمود: «انبیاء در قبورشان زنده‌اند و نماز به جای می‌آورند.»<sup>۳۵۴</sup> و نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علم من بعد از وفاتم همانند علم من در زمان حیات من است.»<sup>۳۵۵</sup>

دارمی به سند خود از سعید بن عبدالعزیز نقل می‌کند که او وقت نماز را با همه‌ای که از داخل قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌شنید، می‌شناخت.<sup>۳۵۶</sup>

### شبهه دوم

ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا طلب نما.»<sup>۳۵۷</sup>

### جواب:

حدیث به این نکته اشاره دارد که انسان از هرکس کمک می‌خواهد باید به این اعتقاد باشد که همه امور به دست خدا و به اراده و مشیّت اوست، اگر کسی نیز کاری انجام می‌دهد به لطف و عنایت و خواست اوست. لذا در آخر حدیث می‌خوانیم: «بدان که همه مردم اگر اجتماع کنند تا به تو نفعی برسانند هرگز نمی‌توانند، مگر این که خداوند بر تو مقدر کرده باشد. و هم‌چنین اگر همه مردم اجتماع کنند تا بر تو ضرری برسانند هرگز نمی‌توانند، مگر آن که خداوند بخواهد.»

<sup>۳۵۴</sup> (۱) - مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

<sup>۳۵۵</sup> (۲) - کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم حدیث ۲۱۸۱.

<sup>۳۵۶</sup> (۳) - سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۹۳.

<sup>۳۵۷</sup> (۴) - صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۷۶، ح ۲۶۳۵.

## شبهه سوم

برخی از وهابیان برای حرمت استغاثه، به حدیث عبادۀ بن صامت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تمسک کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «هرگز به من استغاثه نمی‌شود، بلکه تنها باید به خدای متعال استغاثه نمود.»<sup>۳۵۸</sup>

## جواب:

این حدیث از حیث سند ضعیف است، زیرا ابن حجر هیشمی مکرراً ابن لهیعه را تضعیف نموده است؛ خصوصاً این‌که با احادیث صحیح دیگر که در جواز بلکه استحباب استغاثه صراحت دارند، منافات دارد.

## شبهه چهارم

خداوند متعال مردم را از خواندن و صدا زدن غیر خودش نهی کرده و فرموده:

وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛<sup>۳۵۹</sup> «و مساجد مخصوص خداست پس نباید با خدا احدی غیر از او را پرستش کنید.»

و نیز می‌فرماید:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ.<sup>۳۶۰</sup>  
وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ<sup>۳۶۱</sup>  
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ<sup>۳۶۲</sup>  
أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ<sup>۳۶۳</sup>  
وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ<sup>۳۶۴</sup>  
إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ<sup>۳۶۵</sup>  
وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ<sup>۳۶۶</sup>  
ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ<sup>۳۶۷</sup>

## جواب:

<sup>۳۵۸</sup> (۱) - مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰.

<sup>۳۵۹</sup> (۲) - جن (۷۲) آیه ۱۸.

<sup>۳۶۰</sup> (۱) - رعد (۱۳) آیه ۱۴.

<sup>۳۶۱</sup> (۲) - اعراف (۷) آیه ۱۹۷.

<sup>۳۶۲</sup> (۳) - همان، ۱۹۴.

<sup>۳۶۳</sup> (۴) - اسراء (۱۷) آیه ۵۷.

<sup>۳۶۴</sup> (۵) - یونس (۱۰) آیه ۱۰۶.

<sup>۳۶۵</sup> (۶) - فاطر (۳۵) آیه ۱۴.

<sup>۳۶۶</sup> (۷) - احقاف (۴۶) آیه ۵.

<sup>۳۶۷</sup> (۸) - غافر (۴۰) آیه ۶۰.

مقصود از دعا در مجموع این آیات مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصی است که با قصد آن معنا مرادف با معنای عبادت می‌شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می‌کردند بت‌هایشان (یا آن موجوداتی که این بت‌ها رمز آنهاست) برخی از شئون تدبیر را مالک‌اند. لذا برای آنها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می‌شود؛ از جمله:

فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؛<sup>۳۶۸</sup> «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می‌پرستیدند هیچ رفع هلاکت از آنان ننمود.»

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ؛<sup>۳۶۹</sup> «و غیر خدای یکتا که به خدایی می‌خوانند قادر بر شفاعت کسی نیستند.»

وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ؛<sup>۳۷۰</sup> «و به غیر او معبودانی را که به خدایی می‌خوانید در جهان دارای پوست و هسته خرمایی نیستند.»

فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفِ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا؛<sup>۳۷۱</sup> «پس نمی‌توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابراین، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیّت خداوند بوده‌اند.

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «معنای آیه: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت‌ها را نپرستید؛ بت‌هایی که اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً با آن‌که خداوند می‌فرماید: أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. هم‌چنین معنای آیه: وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ\* إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ\* و يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ<sup>۳۷۲</sup> این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می‌کنید مالک هیچ چیز بر شما نیستند؛ اگر لفافه هسته خرما هم باشد.<sup>۳۷۳</sup>

<sup>۳۶۸</sup> (۱) - هود (۱۱) آیه ۱۰۱.

<sup>۳۶۹</sup> (۲) - زخرف (۴۳) آیه ۸۶.

<sup>۳۷۰</sup> (۳) - فاطر (۳۵) آیه ۱۳.

<sup>۳۷۱</sup> (۴) - اسراء (۱۷) آیه ۵۶.

<sup>۳۷۲</sup> (۱) - فاطر (۳۵) آیه ۱۳.

<sup>۳۷۳</sup> (۲) - الاغانة بادلّة الاستغائة، ص ۳۱ و ۳۲.

علمای اهل سنت در ردّ عقیده وهابیون مبنی بر حرمت و شرک بودن استغاثه، کتاب‌هایی نوشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام فی الیقظة والمنام، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن موسی بن نعمان مراکشی.
- ۲- البکری فی الردّ، علی ابن تیمیة.
- ۳- شواهد الحقّ فی الاستغاثة بسید الخلق، یوسف بن اسماعیل نهبانی.
- ۴- الإغاثة بأدلة الاستغاثة بالنبیّ (صلی الله علیه و آله)، حسن بن علی سقاف شافعی.
- ۵- نفحات القرب والاتصال بإثبات التصرف بالأولیاء بعد الانتقال، شهاب‌الدین ابی‌العباس حموی حنفی.
- ۶- أنوار الانتباه بحلّ النداء بیا رسول الله، احمد رضا افغانی.
- ۷- شفاء السقام، سبکی.
- ۸- غوث العباد، حمامی.

### قسم، نذر و ذبح برای غیر خدا

از جمله موضوعات حرام یا شرک آلود نزد وهابیون، قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا است. اکنون برای روشن شدن، از این سه موضوع را بررسی می‌کنیم.

### الف) قسم خوردن به غیر خداوند

ابن تیمیة می‌گوید: «علما اتفاق نموده‌اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی‌شود.»<sup>۳۷۴</sup> و نیز می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی. و علما در این مسئله بر دو قول‌اند و قول صحیح نهی تحریمی است.»<sup>۳۷۵</sup>

صنعانی می‌نویسد: «همانا قسم به غیر خداوند شرک کوچک است.»<sup>۳۷۶</sup>

### ادله جواز قسم به غیر خداوند

۱- در آیات قرآن کریم مشاهده می‌نماییم که خداوند متعال در بسیاری از موارد به غیر خود قسم خورده است، و اگر این عمل منکر و سوء بود خداوند نباید آن را انجام می‌داد؛ خداوند می‌فرماید: **لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ**

<sup>۳۷۴</sup> (۱) . مجموعة الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۲۰۹.

<sup>۳۷۵</sup> (۲) . همان، ج ۱، ص ۱۷.

<sup>۳۷۶</sup> (۳) . تطهیر الاعتقاد، ص ۱۴.

مِنْ الْقَوْلِ؛<sup>۳۷۷</sup> «خداوند متعال تجاهر به کلام سوء را دوست ندارد.» اینک به نمونه‌ای از قسم‌های خداوند به غیر خودش اشاره می‌نماییم:

خداوند متعال تنها در سوره «الشمس»، به هفت چیز از مخلوقاتش قسم خورده است: خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان. و در سوره نازعات (۷۹) آیه ۱-۳، به سه چیز قسم خورده است. در سوره مرسلات (۷۷) آیه ۱ تا ۳، به دو چیز از مخلوقات خود قسم خورده است. و نیز در سوره طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور، به غیر خود قسم خورده است.

۲- در روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می‌شود: مسلم در صحیح نقل می‌کند که شخصی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش نزد خداوند عظیم‌تر است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آگاه باش قسم به پدرت ...<sup>۳۷۸</sup> که در این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پدر سؤال کننده قسم خورده است.

و در حدیث دیگر، به سندش نقل کرده که شخصی از نجد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد تا درباره اسلام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: پنج نماز در روز و شب به جای آور. او سؤال نمود: آیا غیر از این نیز بر من واجب است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

خیر ... مگر آن که بخواهی مستحبی به جای آوری. و نیز روزه ماه رمضان بر تو واجب است. آن گاه سائل عرض کرد: آیا غیر از این بر من واجب است؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود:

خیر ... مگر آن که بخواهی مستحبی انجام دهی. آن گاه آن مرد پشت کرد در حالی که با خود می‌گفت: به خدا سوگند بر این تکالیف زیاد نمی‌کنم و از آن کم نمی‌نمایم. آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می‌گوید. یا فرمود: داخل بهشت شد به پدرش قسم، اگر راست می‌گوید.<sup>۳۷۹</sup>

در حدیثی که احمد در مسندش نقل کرده در ذیل آن آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مخاطب خود فرمود: «به جان خود سوگند اگر به معروف سخن به گویی و از منکر نهی کنی بهتر از آن است که ساکت باشی.»<sup>۳۸۰</sup>

امام علی (علیه السلام) در نامه‌ای به معاویه چنین می‌نویسد: «به جان خود سوگند اگر به عقل خود نظر کنی - نه هوای نفست - هر آینه مرا مبرترین مردم خواهی دید از خون عثمان.»<sup>۳۸۱</sup>

<sup>۳۷۷</sup> (۱) نساء (۴) آیه ۱۴۸.

<sup>۳۷۸</sup> (۲) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۴، کتاب الزکاة، باب أفضل الصدقة.

<sup>۳۷۹</sup> (۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲، باب ماهو الاسلام.

<sup>۳۸۰</sup> (۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵.

مالک بن انس نقل می‌کند که ابوبکر به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیده بود گفت: «به پدرت قسم شب تو شب دزدان نبود.»<sup>۳۸۲</sup>

### دلیل وهابیون

وهابیون برای حرمت قسم به غیر خدا به برخی از روایاتی تمسک کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قسم خوردن به پدران نهی کرده است.<sup>۳۸۳</sup>

جواب از این احادیث آن است که جهت نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قسم خوردن مسلمانان به پدران خود در آن زمان، آن بوده که در غالب موارد آنها مشرک و بت پرست بوده‌اند و حرمت و کرامتی نداشتند تا به آنها قسم خورده شود. و لذا در برخی روایات چنین آمده است: «به پدران و طاغوت‌ها قسم نخورید.»<sup>۳۸۴</sup> این که در این روایت طاغوت‌ها در کنار آباء قرار گرفته مشخص است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پدران کافر آنها را قصد کرده است.

و اما این که در برخی روایات به طور مطلق از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد به تحقیق مشرک شده است.»<sup>۳۸۵</sup> اشاره به قسم مخصوص دارد که همان قسم به «لات» و «عزی» باشد که در میان عرب رسم بوده است.

### حکم قسم بر خدا به حق مخلوق

از جمله موضوعاتی که وهابیون جایز نمی‌دانند قسم خوردن به خداوند به حق مخلوق است. مثل این که گفته شود: خدایا تو را قسم می‌دهم به حق پیامبرت که حاجتم را برآوری.

ابن تیمیه می‌گوید: «بر خداوند متعال قسم خورده نمی‌شود به هیچ یک از مخلوقاتش، لذا جایز نیست که انسان بگوید: قسم می‌خورم بر تو ای پروردگارم به حق ملائکات و امثال این تعبیر، بلکه تنها به خداوند و اسماء و صفاتش قسم خورده می‌شود.»<sup>۳۸۶</sup>

<sup>۳۸۱</sup> (۳). نهج البلاغه، ۳۶۷.

<sup>۳۸۲</sup> (۴). موطأ مالک رقم حدیث ۲۹.

<sup>۳۸۳</sup> (۵). ر. ک سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۹.

<sup>۳۸۴</sup> (۶). سنن نسایی، ج ۷، ص ۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۸.

<sup>۳۸۵</sup> (۷). بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹.

<sup>۳۸۶</sup> (۱). سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۳.



رفاعی می‌گوید: «قسم خوردن بر خداوند به حقّ مخلوقاتش امری خطیر و قریب به شرک است، اگر خود شرک نباشد.»<sup>۳۸۷</sup>

### دلیل وهابیون

رفاعی می‌گوید: چیزی که به آن قسم خورده می‌شود باید از آنچه بر او قسم خورده می‌شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد.

در جواب می‌گوییم: لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده نزد خداوند محترم است نه آن که از خدا اعظم باشد.

قدوری می‌گوید: «قسم خوردن و خواستن از خداوند به حقّ مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقّی بر خداوند ندارند.»<sup>۳۸۸</sup>

در پاسخ او نیز می‌گوییم: در آیات بسیاری، خداوند برای مومنان، حقّ معین است؛ خداوند متعال می‌فرماید: وَ كَانَتْ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ؛<sup>۳۸۹</sup> «مؤمنین بر ما حقّ دارند که یاریشان کنیم.» و نیز در سوره توبه، آیه ۱۱ و یونس، آیه ۱۰۳ و نساء، آیه ۱۷ به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «حقّ است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفت و خویشتن داری از گناه چشم پوشی کرده و ازدواج می‌کنند، یاری نماید.»<sup>۳۹۰</sup>

حضرت آدم (علیه السلام) به خاطر گفتن: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ أَلَّا تُغْفِرَ لِي»، مورد عفو قرار گرفت.<sup>۳۹۱</sup>

### ب) حکم ذبح برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیون مسلمانان را به شرک نسبت داده‌اند، موضوع ذبح و نحر برای اموات و اولیای الهی است.

محمد بن عبد الوهاب می‌نویسد: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) بامشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد.»<sup>۳۹۲</sup>

<sup>۳۸۷</sup> (۲). سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۳.

<sup>۳۸۸</sup> (۳). کشف الارتیاب، به نقل از قدوری.

<sup>۳۸۹</sup> (۱). روم (۳۰) آیه ۴۷.

<sup>۳۹۰</sup> (۲). سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۳.

<sup>۳۹۱</sup> (۳). المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

<sup>۳۹۲</sup> (۴). کشف الشبهات، ص ۶۲، چاپ المنار مصر.

تحقیق مطلب آن است که: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند- همان گونه که بت پرستان انجام می‌دادند- این عمل شرک آلود بوده و از اسلام خارج شده است، چه اعتقاد به الوهیت آنها داشته باشد و یا آن که به قصد تقرب به آنها این عمل را انجام داده باشد.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا آن که ثوابش را بر آنها اهدا نماید همان گونه که برخی قرآن می‌خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنین هدیه می‌نمایند، شکی نیست که در این عمل اجری عظیم است. و قصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوم است.

روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حیوانی را به دست خود قربانی نمود و عرض کرد: «بار خدایا این قربانی از طرف من و هر کسی که از امتم قربانی نکرده است باشد.»<sup>۳۹۳</sup>

و در روایتی وارد شده که امام علی (علیه السلام) به طور مستمر از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قوج قربانی می‌کرد و می‌فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصیت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم.<sup>۳۹۴</sup> بریده روایت کرده که زنی، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد آیا می‌توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته و حج به جای آورم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری.<sup>۳۹۵</sup>

### ج) حکم نذر برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که وهابیون حکم به تحریم آن نموده‌اند، موضوع نذر برای غیر خداوند است. این تیمیه می‌گوید: «علمای ما جایز نمی‌دانند که کسی برای قبری یا مجاوران آن چیزی نذر کند، خواه پول باشد یا روغن چراغ یا شمع یا حیوان و غیر این امور، و تمام این نوع نذرها معصیت و حرام است.»<sup>۳۹۶</sup> بلکه آنچه از کلمات سید محسن امین عاملی استفاده می‌شود این است که وهابیون این عمل را موجب شرک به خداوند متعال می‌دانند.<sup>۳۹۷</sup>

### تحقیق بحث

شکی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور، به دست او است، کفر و شرک محسوب می‌شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر

<sup>۳۹۳</sup> (۱) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۹، حدیث ۲۸۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷۷، حدیث ۱۵۰۵.

<sup>۳۹۴</sup> (۲) سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۴، حدیث ۲۷۹۰.

<sup>۳۹۵</sup> (۳) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۵، حدیث ۱۱۴۹.

<sup>۳۹۶</sup> (۴) رسائل الهدیة السنیة، ص ۱۶.

<sup>۳۹۷</sup> (۵) کشف الارتیاب، ص ۲۸۳.

مقصود نذر کننده این باشد که نذرش در واقع صدقه‌ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود فرمود: «به نذر خود عمل کن.»<sup>۳۹۸</sup>

ثابت بن ضحاک از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که شخصی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد که نذر کرده حیوانی را در بوّانه ذبح نماید، آیا این نذر صحیح است. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود:

آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود:

آیا در آن مکان عید مشرکین گرفته می‌شود؟ عرض کرد: خیر آن گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.<sup>۳۹۹</sup> از این حدیث استفاده می‌شود که نذر تنها برای بت‌ها اشکال دارد و یا آن که با عقیده شرک آلود همراه باشد.

#### کتاب علی (علیه السلام)

شیعه معتقد است که با رحلت پیامبر باب وحی مسدود شد. امام علی (علیه السلام) هنگام غسل دادن و تجهیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پدر و مادرم فدای تو باد، هر آینه با وفات تو نبوت و اخبار آسمانی منقطع گردید...»<sup>۴۰۰</sup>

اسفبار است در این باب شبهاتی از طرف کسانی مطرح می‌شود که هیچ اطلاعی از مذهب شیعه ندارند و تنها گوش به سخن مستشرقین یا کسانی می‌دهند که از محیط شیعه به دورند و از آن‌ها پیروی می‌کنند. یکی از این شبهات آن است که شما شیعه چگونه قائل به خاتمیّت شریعت اسلام‌اید، در حالی که به کتاب علی (علیه السلام) معتقد بوده و به آن عمل می‌نمایید؟

در این بحث به موضوع کتاب علی (علیه السلام) می‌پردازیم:

مکتب اهل بیت علیهم السلام عنایت خاصی به ضبط و تدوین تمام روایاتی داشته که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به یادگار مانده است، زیرا سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعمّ از قول و فعل و تقریر تنها از وحی

<sup>۳۹۸</sup> (۱) صحیح بخاری، کتاب الاعتکاف، حدیث ۵ و ۱۵ و ۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث ۲۷؛ سنن ابی‌داود، کتاب الایمان، حدیث ۲۲؛ سنن ترمذی،

کتاب النذور، حدیث ۱۲....

<sup>۳۹۹</sup> (۲) سنن ابی‌داود، کتاب الایمان، حدیث ۲۲، سنن ابن ماجه، باب الکفارات، حدیث ۱۸، مسند احمد، باب اول، حدیث ۹۰.

<sup>۴۰۰</sup> (۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.

صادر شده است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛**<sup>۴۰۱</sup> «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.»

امام علی (علیه السلام) تربیت یافته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است. او کسی است که از کودکی با پیامبر اسلام بوده و تا آخر حیات، آن حضرت را همراهی کرده است. امام (علیه السلام) آن اوقات را این گونه توصیف می کند:

«و كنت أتبعه اتباع الفصيل اثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً، و يأمرني بالإقتداء به، و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه و لا يراه غيري، ولم يجتمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله (صلی الله علیه و آله) و خديجة و أنا ثالثهما، أرى نور الوحي و الرسالة، و أشم ريح النبوة؛»<sup>۴۰۲</sup>

«من در پی او بودم چنان که شترچپه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای برپا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت. هر سال در حرا خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه ای اسلام راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم.»

امام علی (علیه السلام) کسی بود که شب و روز، در سفر و وطن همراه و ملازم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، در هیچ جنگ و غزوه ای رسول خدا را رها نکرد، مگر در غزوه تبوک، که به دستور ایشان در مدینه ماند. تا این که وقت اجل و ارتحال رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در بستر بیماری است و تنها کسی که او را پرستاری می کند علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. در آخرین لحظات حیات، سر مبارک آن حضرت بر سینه امام علی (علیه السلام) بود که از این عالم ارتحال نمود. امام علی (علیه السلام) آن ایام و موقعیت را چنین توصیف می کند:

«ولقد قبض رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ان رأسه لعلی صدری و لقد سألت نفسه فی کفی فأمرتها علی وجهی، و لقد ولّیت غسله (صلی الله علیه و آله) و الملائكة أعوانی، فضجّت الدار و الأفنیة، ملأ یهبط، و ملأ یعرج، و ما فارقت سمعی هینمة منهم، یحلّون علی، حتی واریناه فی ضریحه، فمن ذا احقّ به منی حیاً و میّتاً؛»<sup>۴۰۳</sup>

«و رسول خدا جان سپرد در حالی که سر او بر سینه من بود و نفس او در کف من روان شد، آن را به چهره خویش کشیدم و شستن او را عهده دار گردیدم، فرشتگان یاور من بودند، خانه و اطراف آن فریاد می کشید. گروهی [از فرشته] فرود می آمد و گروهی به آسمان می رفت و بانگ آنان از گوش من بُرید، بر وی درود

<sup>۴۰۱</sup> (۲). نجم (۵۳) آیات ۳ و ۴.

<sup>۴۰۲</sup> (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

<sup>۴۰۳</sup> (۱). همان، خطبه ۱۹۷.

می گفتند تا او را در خاک نهادیم. پس چه کسی از من به او سزاوارتر است چه در زندگی او و چه پس از مردن او؟»

این مورد یکی از امتیازات امام علی (علیه السلام) در بین صحابه بوده است که کسی در آن شرکت ننمود. لذا آن حضرت به باب علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) معروف گشت،<sup>۴۰۴</sup> او تنها مرجع روحی و معنوی به طور مطلق در عصر خلفا بود.

از امام علی (علیه السلام) سؤال کردند: چیست که از بین صحابه بیش از دیگران از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می کنی؟ فرمود:

«انی إذا كنت سألته أنبأني، و إذا سكت إبتدأني؛<sup>۴۰۵</sup> من کسی هستم که هرگاه از او مسئله ای سؤال می کردم جواب آن را به من می داد و هرگاه سکوت اختیار می نمودم او شروع به صحبت با من می کرد.»

#### امر به نوشتن حدیث

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همیشه به علی (علیه السلام) امر می کرد که هرچه را که برای او می گوید بنویسد. یک روز علی (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: ای نبی خدا! آیا بر من از فراموشی بیمناکی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من بر تو به این جهت هراسان و بیمناک نیستم، زیرا از خداوند خواسته ام که حافظه تو را قوی نموده و نسیان به تو عارض نگرداند، ولی تو برای شریکانت مکتوب بدار. به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: شرکای من کیانند؟ فرمود: امامان از فرزندان تو.<sup>۴۰۶</sup>

#### کتاب علی (علیه السلام)

از جمله مطالبی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای امام علی (علیه السلام) املا نموده و آن حضرت به خط خود مکتوب داشت، کتابی است که طول آن هفتاد ذراع بوده است و این همان مکتوبی است که در روایات به عنوان کتاب علی یا صحیفه علی معروف است. این کتاب بین اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان مشهور بوده است. در این کتاب آنچه مورد احتیاج مردم در رابطه با احکام دین تا روز قیامت است موجود می باشد. امامان نیز از آن کتاب روایت نقل کرده و به مواضعی از آن استشهاد نموده اند. این کتاب چیزی نیست مگر همان

<sup>۴۰۴</sup> (۲). کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۶ و ۴۰۱.

<sup>۴۰۵</sup> (۳). تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۵.

<sup>۴۰۶</sup> (۱). اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۶ و امالی صدوق، ص ۲۲۷.

احادیثی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر امام علی (علیه السلام) املا و انشا کرده و آن حضرت نیز آنها را نوشته و نزد فرزندانش به یادگار گذاشته است، تا پس از وی از آن روایت نمایند. با این بیان روشن می‌شود که امام علی (علیه السلام) اولین تدوین‌کننده رسمی حدیث نبوی بوده است. اگرچه در این امر بزرگ برخی از صحابه شرکت داشته‌اند، ولی متأسفانه در عصر خلفا به جهتی که خود می‌دانند آن احادیث و کتب به آتش کشیده شد. لذا مسلمانان با این عمل خسارت بزرگی را متحمل گشتند، به طوری که هرگز جبران‌پذیر نخواهد بود.

بنابراین زمینه مناسبی برای جعل حدیث از جانب دروغ‌پردازان فراهم گشت و آنچه خواستند- از اسرائیلیات، مسیحیات، و مجوسیّات- به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت دادند، ولی خوشبختانه کتاب امام علی کاملاً از این مصیبت محفوظ ماند و به امامان بعد از آن حضرت علیهم السلام منتقل گشت.

### کتاب امام علی (علیه السلام) جامع حدیثی

برای اطلاع هرچه بیشتر خوانندگان از حقیقت امر به برخی از خصوصیات کتاب علی که در روایات به آن اشاره شده می‌پردازیم:

۱- بکر بن کرب صیرفی می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «همانا نزد ما چیزی است که با آن احتیاج به مردم نداریم، بلکه مردم به ما محتاجند. نزد ما کتابی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را املا و انشا نموده و خط علی (علیه السلام) است. صحیفه‌ای است که در آن تمام حلال و حرام آمده است.»<sup>۴۰۷</sup>

۲- فضیل بن یسار می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «ای فضیل! نزد ماست کتاب علی با هفتاد ذراع، هیچ چیز در روی زمین از احتیاجات بشر نیست، مگر آن که حکمش در آن کتاب وجود دارد، حتی ارش خراش دست.»<sup>۴۰۸</sup>

۳- ابوبصیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «ای ابامحمد! نزد ماست کتاب جامعه و شما از جامعه چه می‌دانید؟ عرض کردم فدایت گردم، جامعه چیست؟ فرمود: صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است، به ذراع رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و املائی او و خطّ علیّ به دست راستش، در آن تمام حلال و حرام و هرچه مردم به آن احتیاج دارند وجود دارد؛ حتی ارش خراش.»<sup>۴۰۹</sup>

<sup>۴۰۷</sup> (۱). کافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و بصائرالدرجات، ص ۱۴۲.

<sup>۴۰۸</sup> (۲). بصائرالدرجات، ص ۱۴۷.

<sup>۴۰۹</sup> (۳). کافی، ج ۱، ص ۲۳۹ و بصائرالدرجات، ص ۱۴۳.

روایات دیگری نیز وجود دارد که در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

### عنایت اهل بیت به حفظ کتاب علی (علیه السلام)

از تاریخ و روایات استفاده می‌شود که اهل بیت علیهم السلام عنایت خاصی به حفظ کتاب علی (علیه السلام) به‌عنوان حافظ سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشته و به آن در نقل حلال و حرام اعتماد می‌نمودند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌نماییم:

۱- ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: نزد امام باقر (علیه السلام) بودم، حضرت کتاب جامعه را خواست، بر آن نظر کرده در آن حکم را مشاهده نمود: «زنی می‌میرد و غیر از همسرش کسی دیگر ندارد. حکم ارث آن این است که کل مال برای همسر اوست.»<sup>۴۱۰</sup>

۲- ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) از چیزی از فرایض سؤال کردم، حضرت فرمود: «آیا کتاب علی (علیه السلام) را برای تو بیرون آورم...» تا این که فرمود: آن حضرت کتاب را آورد، در آن نوشته بود: «مردی می‌میرد و عمو و دایی او باقی هستند، برای عمویش دوسوم و برای دایی او یک‌سوم از ارث است.»<sup>۴۱۱</sup>

۳- عبدالملک بن اعین می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) کتاب علی (علیه السلام) را خواست. امام جعفر صادق آن را برای حضرت آورد، در حالی که به مانند ران انسان به هم پیچیده بود، در آن نوشته بود: «زنان بعد از فوت شوهرانشان از غیر منقول ارث نمی‌برند.» آن‌گاه امام باقر (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند خطّ علی (علیه السلام) است به دستش، با املا و انشاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله).»<sup>۴۱۲</sup>

۴- محمد بن مسلم تقفی می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) برای من کتاب فرایضی که به املائی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خطّ علی (علیه السلام) بود قرائت کرد، در آن چنین آمده بود: «عول در سهام نیست.»<sup>۴۱۳</sup>

۵- عذافر صیرفی می‌گوید: با حکم بن عتیبه نزد امام باقر (علیه السلام) بودیم، او از امام (علیه السلام) سؤال می‌نمود و امام نیز او را اکرام می‌کرد. در حکم مسئله‌ای اختلاف نمودند. حضرت خطاب به فرزندش فرمود: ای پسر! بلند شو و کتاب علی (علیه السلام) را بیاور. آن‌گاه کتابی را دیدم طبقه طبقه و بزرگ، آن را باز نمود و در آن نظر نمود تا آن‌که مسئله را پیدا نمود.

سپس فرمود: «این خطّ علی (علیه السلام) و املائی رسول خداست.»<sup>۴۱۴</sup> از این روایات استفاده می‌شود که کتاب فرایضی که برای علی (علیه السلام) ذکر شده جزئی از کتاب بزرگ امام علی (علیه السلام) بوده است.

<sup>۴۱۰</sup> (۱) کافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و بصائرالدرجات، ص ۱۴۲.

<sup>۴۱۱</sup> (۲) بصائرالدرجات، ص ۱۴۷.

<sup>۴۱۲</sup> (۳) کافی، ج ۱، ص ۲۳۹ و بصائرالدرجات، ص ۱۴۳.

<sup>۴۱۳</sup> (۴) بصائرالدرجات، ص ۱۴۷.

۶- ابن‌بکیر می‌گوید: زراره از امام صادق (علیه السلام) از حکم نماز در کرک روباه و سنجاب سؤال نمود، حضرت کتابی را بیرون آورد که زراره گمان نمود آن املائی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، در آن چنین آمده بود: «همانا نماز در کرک هر حیوانی که خوردنش حرام است باطل است و نیز، نماز در کرک، مو، پوست، بول، مدفوع، شیر و هرچه که فاسد است، مورد قبول نیست.»<sup>۴۱۵</sup>

از این روایات به‌خوبی روشن می‌شود که کتاب علی (علیه السلام) از قدیمی‌ترین جوامع حدیثی است که به انشاء و املائی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و کتابت علی (علیه السلام) بوده است. این کتاب نزد ائمه علیهم السلام موجود بوده و نزد یکدیگر به ارث می‌گذارند. در دید برخی از اصحاب اهل بیت علیهم السلام نیز بوده است. اگرچه فعلاً اصل این کتاب نزد ما موجود نیست، ولی صاحبان جوامع روایی جدید، امثال کلینی، صدوق و طوسی قسمت زیادی از آن را برای ما در ابواب مختلف نقل کرده‌اند.

### صحیفه امام علی

برخی از محدثین به وجود صحیفه‌ای از امام علی (علیه السلام) اشاره نموده‌اند که در غلاف شمشیر آن حضرت بوده است. لکن با مقایسه بین این احادیث و احادیثی که در مورد کتاب علی (علیه السلام) وارد شده، پی می‌بریم که این صحیفه غیر از کتاب علی (علیه السلام) است، زیرا صحیفه و کتابی که هفتاد ذراع است چگونه ممکن است در غلاف شمشیری جای گیرد.

لذا این صحیفه، نوشته کوچکی بوده که در غلاف شمشیر جای می‌گرفته است. در برخی از روایات بعد از سؤال از علی (علیه السلام) در مورد محتوای آن چه در صحیفه آمده است می‌فرماید: «در آن عقل و آزادی اسیر و این که مؤمن به جهت کشتن کافر کشته نمی‌شود آمده است.»<sup>۴۱۶</sup>

ولی این حدیث - به فرض صحّت - منافاتی با آنچه از طرق اهل بیت علیهم السلام درباره کتاب علی (علیه السلام) رسیده ندارد. بلکه از این حدیث و نظائر آن استفاده می‌شود که این احادیث جعل شده‌اند تا این مطلب وانمود شود که از ودایع نبوت و علوم پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی نزد امام علی (علیه السلام) نبوده است. شاهد این مدعا روایاتی است که در مصادر اهل سنت در مورد صحیفه علی (علیه السلام) در غلاف شمشیر آمده است.<sup>۴۱۷</sup> که می‌خواهند وانمود کنند که تنها نوشته حضرت علی (علیه السلام) همین صحیفه است که در آن سه کلمه بیشتر وجود ندارد.

<sup>۴۱۴</sup> (۵). التمهید، ج ۱، ص ۲۹۲.

<sup>۴۱۵</sup> (۱). کافی، ج ۳، ص ۳۹۷، ح ۱.

<sup>۴۱۶</sup> (۱). مسند احمد، ج ۱، ص ۷۹.

<sup>۴۱۷</sup> (۲). ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۲ و ۱۱۰.



## امام علی (علیه السلام) وارث علم پیامبر (صلی الله علیه و آله)

با فرض وجود و صحّت روایات مذکور، جای این سؤال باقی است که با این حجم عظیم از روایاتی که در باب علم و اعلیمیت امام علی (علیه السلام)، از رسول خدا وارد شده چه باید کرد:

- ۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی (علیه السلام) از همه شما به قضاوت آشناتر است.»<sup>۴۱۸</sup>
- ۲- ترمذی و دیگران نقل کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من خانه حکمت و علی (علیه السلام) درب آن است.»<sup>۴۱۹</sup>
- ۳- ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: «من شهر علم و علی (علیه السلام) درب آن است، پس هر کسی که اراده علم مرا دارد باید از درب آن وارد شود.»<sup>۴۲۰</sup>
- ۴- ابن عساکر نقل می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو بعد از من مسائلی را برای امتّ بیان می‌کنی که در آنها اختلاف نموده‌اند.»<sup>۴۲۱</sup>

## مصحف فاطمه علیها السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام سخن از مصحفی به میان آمده که منسوب به حضرت زهرا علیها السلام است؛ برای نمونه «محمد بن مسلم» از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «... فاطمه مصحفی از خود باقی گذاشته که قرآن نیست.»<sup>۴۲۲</sup>

این گونه روایات در مصادر حدیثی شیعه سبب شد که برخی از مغرضان یا نادانان شیعه را متهم سازند به این که قرآنی غیر از قرآن متداول در بین مسلمین دارند، زیرا لفظ مصحف مختص به قرآن کریم است و مصحف فاطمه؛ یعنی قرآن فاطمه.

در برخی دیگر از روایات چنین آمده است: «آن [مصحف فاطمه] مثل قرآن شما و سه برابر آن است.» لذا می‌گویند: شیعه معتقد است که قرآن موجود، قرآن اصلی نیست و مقدار زیادی از آن حذف شده است، در حالی که به مجموع احادیث توجه نکرده‌اند، زیرا خود اهل بیت علیهم السلام در ذیل روایات «مصحف فاطمه علیها السلام» به این نکته تصریح دارند که این مصحف قرآن نیست و حتی مشتمل بر یک آیه قرآن هم نمی‌باشد. به هر تقدیر، با وجود این سوء برداشت‌ها، ناچاریم به طور مختصر حقیقت مطلب را روشن سازیم:

<sup>۴۱۸</sup> (۳). استیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۳، ص ۳۸

<sup>۴۱۹</sup> (۴). صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

<sup>۴۲۰</sup> (۵). مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

<sup>۴۲۱</sup> (۶). تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۸۸

<sup>۴۲۲</sup> (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۵۵، ح ۱۴.

مصحف در لغت به معنای مجموعه‌ای است از نوشته‌های یک کاغذ، یا مجموعه اوراقی که در یک جلد، جای دهند.

جوهری می‌نویسد: «المصحف: هو الجامع للمصحف المكتوبة بين الدفتين».<sup>۴۲۳</sup> مصحف عبارت است از چیزی که جمع‌کننده نامه‌هایی است که بین دو جلد نوشته شده است. در نتیجه لفظ مصحف در لغت عرب شامل مطلق کتاب جلد شده است و اختصاص به قرآن ندارد.

### کلمه مصحف بعد از نزول قرآن

بی تردید لفظ مصحف بعد از نزول قرآن استعمال زیادی داشته، به طوری که در قرآن مشهور شده است. ولی این بدان معنا نیست که معنای لغوی آن القا شده، بلکه در معانی دیگری - غیر از قرآن - نیز استعمال شده است.

### لفظ مصحف در قرآن و احادیث

با مراجعه به قرآن کریم پی می‌بریم که لفظ مصحف به معنای قرآن، در آن استعمال نشده است، با آن که اسامی فراوانی بر آن اطلاق شده که برخی به بیش از پنجاه اسم رسانده‌اند.

هم‌چنین با مراجعه به احادیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لفظ مصحف را به عنوان علم بر قرآن اطلاق نکرده است.

در تاریخ آمده است: اولین مرتبه‌ای که این لفظ بر کتاب خداوند اطلاق شد در عصر خلافت ابوبکر بوده است. سیوطی نقل می‌کند: «لَمَّا جَمَعَ ابُو بَكْرٍ الْقُرْآنَ قَالَ سَمَّوْهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَمَّوْهُ اَنْجِيْلًا فَكْرَهُوْهُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: سَمَّوْهُ السَّفَرِ فَكْرَهُوْهُ مِنْ يَهُودٍ. فَقَالَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ: رَأَيْتَ بِالْحَبْشَةِ كِتَابًا يَدْعُوْنَهُ الْمَصْحَفَ فَسَمَّوْهُ بِهِ».<sup>۴۲۴</sup>

هنگامی که ابوبکر قرآن را جمع آوری کرد، دستور داد که برای آن نام‌گذاری کنند: برخی آن را «انجیل» نامیدند، که او راضی نشد. گروهی دیگر او را «سفر» نامیدند که به جهت یهود راضی نشد. اما ابن مسعود گفت: من در حبشه کتابی را دیدم که آن را مصحف می‌نامیدند، اسم قرآن را «مصحف» نامید.

دکتر امتیاز احمد در کتاب دلائل التوثيق المبكر للسنة و الحديث می‌نویسد:

«لفظ مصحف در خصوص قرآن استعمال نشده، بلکه در بسیاری از موارد به معنای کتاب به کار رفته است؛ آن گاه برای آن شواهدی اقامه کرده است.»<sup>۴۲۵</sup>

<sup>۴۲۳</sup> (۱). صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۳۸۴؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۱۶۱، لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۶ و ...

<sup>۴۲۴</sup> (۱). الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.

<sup>۴۲۵</sup> (۲). دلائل التوثيق المبكر للسنة و الحديث، ترجمة الدكتور عبدالمعطي، ص ۲۶۸.

دکتر ناصر الدین اسد می‌نویسد: «در بسیاری از موارد بر نوشته جمع آوری شده لفظ مصحف را اطلاق می‌کنند که مقصودشان مطلق کتاب است، نه قرآن به تنهایی.»<sup>۴۲۶</sup>

استاد بکر بن عبدالله در کتاب معرفة النسخ و الصحیفه الحدیثیه می‌نویسد: «لفظ مصحف از جمله اصطلاح‌هایی است که به انواع نوشته‌هایی اشاره دارد که در آنها سنت تدوین شده است.»<sup>۴۲۷</sup>

### مصحف در لسان تابعین

همان گونه که لفظ مصحف در زبان صحابه بر غیر قرآن استعمال شده در زبان تابعین نیز چنین بوده است. ابن سیرین نقل می‌کند: «بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) قسم یاد کرد که ردا بر تن نکند مگر در روز جمعه؛ تا این که قرآن را در مصحفی جمع آوری کند.»<sup>۴۲۸</sup>

هم چنین از رفیع بن مهران نقل شده که گفت: «در عهد خلافت ابی بکر، مسلمین قرآن را در مصحفی جمع نمودند.»<sup>۴۲۹</sup>

### نویسنده مصحف فاطمه کیست؟

از مجموع روایات استفاده می‌شود که کاتب و نویسنده مصحف فاطمه علیها السلام، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است.

حماد بن عثمان در مورد مصحف فاطمه علیها السلام از امام صادق (علیه السلام) سؤال نمود. حضرت در جواب فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرچه را می‌شنید می‌نوشت تا آن که تبدیل به مصحفی شد.<sup>۴۳۰</sup>

ابوعبیده نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «... علی (علیه السلام) آن را می‌نوشت و این همان مصحف فاطمه است.»<sup>۴۳۱</sup>

علی بن ابی حمزه از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «... نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام و خطّ علی (علیه السلام) است.»

### املا کننده کیست؟

<sup>۴۲۶</sup> (۳). مصادر الشعر الجاهلی، ص ۱۳۹.

<sup>۴۲۷</sup> (۴). معرفة النسخ، ص ۲۸.

<sup>۴۲۸</sup> (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

<sup>۴۲۹</sup> (۲). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

<sup>۴۳۰</sup> (۳). همان، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

<sup>۴۳۱</sup> (۴). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

از برخی روایات استفاده می‌شود که املا کننده خداوند است. ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «همانا نزد ما مصحف فاطمه است و چه چیز آنان را به مصحف فاطمه آگاه کرده است؟ ... همانا آن مکتوبی است که خداوند آن را املا کرده و به حضرتش وحی نموده است.»<sup>۴۳۲</sup> در بعضی از روایات آمده است که املا کننده فرشته بوده است.<sup>۴۳۳</sup> هم چنین از برخی دیگر استفاده می‌شود که املا کننده جبرئیل بوده است.<sup>۴۳۴</sup> در دسته‌ای از روایات، املا کننده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی شده است.<sup>۴۳۵</sup>

با جمع روایات به این معنا می‌رسیم که خداوند آن را از طریق فرشته عام یا خاصش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ می‌کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت زهرا علیها السلام قرائت می‌نمود و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز آن را می‌نوشت. و نیز بخشی از آن مستقیماً به توسط جبرئیل بر حضرت زهرا علیها السلام نازل شده است.

سرّ انتساب این مصحف به حضرت زهرا علیها السلام، با وجود آن که کتابت به دست حضرت امیرالمؤمنین بوده، آن است که الهام مطالب مصحف و خطابه‌های آن متوجه حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

#### محتوای مصحف فاطمه علیها السلام

آنچه به طور قطع در مورد مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نفی شده دو امر است:

##### ۱- قرآن

در کثیری از روایات که در آن از مصحف فاطمه سخن به میان آمده است، به صراحت به این نکته اشاره دارد که آن نه تنها قرآن نیست، بلکه آیه‌ای از آیات قرآن نیز در آن نیامده است.

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: فاطمه مصحفی را باقی گذاشت که قرآن نیست.<sup>۴۳۶</sup> علی بن ابی حمزه از عبد صالح (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: مصحف فاطمه نزد ماست که در آن آیه‌ای از آیات قرآن نیست.<sup>۴۳۷</sup>

##### ۲- احکام شرع

نه تنها در مصحف فاطمه علیها السلام آیات قرآن وجود ندارد، بلکه از هر گونه احکام حلال و حرام نیز خالی است.

<sup>۴۳۲</sup> (۵). بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

<sup>۴۳۳</sup> (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

<sup>۴۳۴</sup> (۲). بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

<sup>۴۳۵</sup> (۳). همان، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

<sup>۴۳۶</sup> (۴). بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

<sup>۴۳۷</sup> (۱). بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «... آگاه باش که در مصحف فاطمه هیچ حکمی از حلال و حرام نیست...»<sup>۴۳۸</sup>  
محتوای مصحف فاطمه علیها السلام  
در هیچ روایتی به همه محتوای مصحف فاطمه علیها السلام اشاره نشده است، ولی از مجموع روایات برخی از  
محتویات استفاده می‌شود:

#### ۱- مقام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

ابوعبیده از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: فاطمه بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بود. در این ایام به جهت  
دوری از پدرش به شدت ناراحت بود. جبرئیل همواره بر او نازل می‌شد و در عزای پدرش او را تعزیت داده و  
از او دلجویی می‌نمود و نیز خبر از پدرش و جلالت و مقام او می‌داد ... علی (علیه السلام) آنها را می‌نوشت و  
این است مصحف فاطمه.<sup>۴۳۹</sup>

#### ۲- آینده ذریه زهرا علیها السلام

در همان روایت صحیح آمده است: «... و خبر می‌داد او را به آنچه بعد از وی بر ذریه‌اش وارد می‌شود».

#### ۳- علم حوادث

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) منقول است که فرمود: «و اما مصحف فاطمه، در آن اموری است که در  
آینده اتفاق خواهد افتاد.»<sup>۴۴۰</sup> هم چنین در حدیث حماد بن عثمان از امام صادق (علیه السلام) وارد است که  
حضرت فرمود:

«... آگاه باش! در آن - مصحف فاطمه - حلال و حرام نیست، بلکه در آن علم به اموری است که در آینده اتفاق  
می‌افتد.»<sup>۴۴۱</sup>

#### ۴- اسماء انبیا و اوصیا

در روایتی از امام (علیه السلام) وارد شده که فرمود: «هیچ نبی یا وصیی نیست مگر آنکه نامش در کتابی است  
که نزد من است؛ یعنی مصحف فاطمه.»<sup>۴۴۲</sup>

#### ۵- اسماء ملوک و پدرانشان

<sup>۴۳۸</sup> (۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

<sup>۴۳۹</sup> (۳). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

<sup>۴۴۰</sup> (۴). بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

<sup>۴۴۱</sup> (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

<sup>۴۴۲</sup> (۲). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.

در روایت سابق از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: «و اما مصحف فاطمه در آن علم به امور آینده است، اسامی کسانی است که تا روز قیامت حکومت می‌کنند.»<sup>۴۴۳</sup>

در حدیثی دیگر اشاره به اسم آنان و اسم پدران‌شان شده است.<sup>۴۴۴</sup>

۶- وصیت فاطمه علیها السلام

سلیمان بن خالد از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «مصحف فاطمه را بیرون آورید، زیرا در آن وصیت فاطمه است.»<sup>۴۴۵</sup>

### صحابه

### عدالت صحابه

آیا همه صحابه عادل بوده‌اند؟ صحابه به چه کسانی اطلاق می‌گردد؟ آیا گناهان صحابه بخشودنی است؟ آیا نباید در مذمت صحابه سخن گفت؟

این‌ها مسائلی است که بین اهل سنت و شیعه امامیه مورد اختلاف واقع شده است.

طبق نظر اکثر اهل سنت، صحابه عادل‌اند و کسی حق ندارد در مذمت آنان چیزی بگوید.

و اگر گناهی نیز از آنان سرزده است، بخشیدنی است. ولی در مقابل، برخی از اهل سنت و شیعه امامیه، قائل به

عدم عدالت کل صحابه‌اند، هر چند افراد خوب و عادل هم در میان آنان فراوان بوده است ...

از آن جا که بحث درباره صحابه آثار فراوانی دارد، لذا به صورت نسبتاً مبسوط مطرح خواهیم نمود.

### مفهوم عدالت

عدالت از ماده عدل، خلاف جور است.<sup>۴۴۶</sup> و در اصطلاح محدثان، اصولی‌ها و فقیهان هر کدام آن را به معنایی تفسیر کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- غزالی می‌گوید: «عدالت عبارت است از استقامت در سیره و دین. و حاصل عدالت، عبارت است از هیئتی

راسخ در نفس که انسان را به ملازمت با تقوا و مروّت وا می‌دارد.»<sup>۴۴۷</sup>

۲- سیوطی می‌گوید: «اصحاب گفته‌اند: عدالت، ملکه یا هیئتی است راسخ در نفس که مانع می‌شود از به جای

آوردن گناه کبیره و صغیره‌ای که دلالت بر خست نفس داشته باشد، یا مباحی که مخّل به مروّت باشد.»<sup>۴۴۸</sup>

<sup>۴۴۳</sup> (۳). همان، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

<sup>۴۴۴</sup> (۴). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۸.

<sup>۴۴۵</sup> (۵). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۴.

<sup>۴۴۶</sup> (۱). صحابه اللغة، ج ۵، ص ۱۷۶۰؛ قاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۳؛ مصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۹۷.

<sup>۴۴۷</sup> (۱). المستصفی، ج ۱، ص ۱۵۷.

<sup>۴۴۸</sup> (۲). الاشباه و النظائر، ص ۳۸۴.

۳- ابن حجر می‌گوید: «عادل کسی است که دارای ملکه‌ای باشد که او را بر ملازمت تقوا و مروت وا دارد. و تقوا عبارت است از اجتناب از اعمال پست مانند شرک، فسق، یا بدعت».<sup>۴۴۹</sup>

### مفهوم صحابه

خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «صحابه: مصدر «صاحبک» و صاحب به معنای نعتی است؛ ولی در کلام غالباً به معنای اسمی به کار می‌رود».<sup>۴۵۰</sup>

راغب اصفهانی می‌گوید: صاحب به معنای ملازم است؛ یعنی کسی که ملازم کسی یا چیزی است، خواه مصاحبتش به بدن باشد، که این معنای حقیقی است و در اکثر اوقات استعمال دارد، یا به عنایت و همّت باشد، که این هم یک نوع مصاحبت است ولو مجازاً...».<sup>۴۵۱</sup> و به معنای لغوی در قرآن کریم در موارد متعدّد به کار رفته است که تمام آنها مشترک در معنای معاشرت و ملازمت است.

### معنای اصطلاحی صحابه

درباره مفهوم اصطلاحی صحابه، آراء مختلفی وجود دارد که به پنج مورد اشاره می‌نماییم:

۱- صحابی کسی است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) معاشرت داشته ولو ساعتی. بر اساس این رأی، کثرت ملازمت و معاشرت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اطلاق لفظ صحابی لازم نیست.

احمد بن حنبل می‌گوید: «افضل مردم، بعد از اهل بدر، کسانی هستند که در قرنی واقع شده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن قرن بوده است. و هر کس با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصاحب بوده یک سال یا یک ماه یا یک روز یا یک ساعت، یا یک لحظه او را دیده، از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است».<sup>۴۵۲</sup>

بخاری می‌گوید: «هر مسلمانی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصاحبت داشته یا او را ملاقات نموده، از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است».<sup>۴۵۳</sup> ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «صحابی کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کرده، مؤمن و مسلمان از دنیا رفته است، خواه مجالستش با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، طولانی بوده یا کوتاه؛ از او روایت کرده یا خیر، با او در جنگی شرکت کرده یا خیر...».<sup>۴۵۴</sup>

۲- صحابه کسی است که معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است هر چند او را ندیده باشد.

<sup>۴۴۹</sup> (۳). فتح الباری، ج ۵، ص ۲۵۱.

<sup>۴۵۰</sup> (۴). ترتیب کتاب العین، ص ۴۴۰.

<sup>۴۵۱</sup> (۵). مفردات راغب، ص ۲۷۵.

<sup>۴۵۲</sup> (۱). فراء حنبلی، العدة فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۹۸۸.

<sup>۴۵۳</sup> (۲). فتح الباری، ج ۷، ص ۳.

<sup>۴۵۴</sup> (۳). الاصابة، ج ۱، ص ۴.

این رأی از یحیی بن عثمان بن صالح مصری است؛ او می‌گوید: «صحابی کسی است که هم عصر با پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد».<sup>۴۵۵</sup>

۳- صحابی در نظر اصولی‌های اهل سنت، به کسی اطلاق می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کرده و از خواص او گردیده و او را مدتی متابعت و همراهی کرده است؛ به گونه‌ای که اطلاق لفظ «مصاحبت» درباره او صادق باشد، ولی از حیث مقدار، مصاحبت اندازه‌ای ندارد.<sup>۴۵۶</sup>

۴- صحابی کسی است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصاحبت طولانی داشته و از او علم اخذ نموده است. این تعریف را ابو یعلی فرّاء حنبلی به عمرو بن بحر جاحظ نسبت داده است.<sup>۴۵۷</sup>

۵- شهید، زین الدین عاملی، می‌فرماید: «صحابی کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات نموده، به او ایمان آورده و مسلمان، از دنیا رفته است».<sup>۴۵۸</sup> این رأی مدرسه اهل بیت علیهم السلام است.

در حقیقت مدرسه اهل بیت علیهم السلام صحابی را در معنای لغوی آن که همان مصاحبت و ملازمت و معاشرت است به کار می‌برد؛ لکن با قید ایمان و بقای بر اسلام، تا آخر عمر. و لذا از انس بن مالک سؤال شد: آیا از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسی غیر از تو باقی مانده است؟ در جواب گفت: گروهی از اعراب او را مشاهده نمودند، که هنوز زنده‌اند ولی از کسانی که با آن حضرت (صلی الله علیه و آله) مصاحبت داشته باشد کسی باقی نمانده است.<sup>۴۵۹</sup>

## آراء در عدالت صحابی

عالمان و مورخان مورد صحابه دیدگاه‌های مختلفی دارند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱- کفر جمیع صحابه

این رأی از فرقه کاملیه است که قائل به کفر تمام صحابه، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند. این دیدگاه نادری است که مخالف با قرآن و سنت و سیره صحابه و عقل است. شیعه از این رأی متبری است و به آن اعتقاد ندارد.

### ۲- رأی شیعه امامیه و برخی از اهل سنت

<sup>۴۵۵</sup> (۴). تیسیر التحرير، ج ۳، ص ۶۷.

<sup>۴۵۶</sup> (۵). الإحکام فی الأحکام، ج ۲، ص ۳۲۱.

<sup>۴۵۷</sup> (۱). العدة فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۹۸۸.

<sup>۴۵۸</sup> (۲). الدراية، ص ۱۲۰.

<sup>۴۵۹</sup> (۳). الباعث الحثيث، ص ۱۷۵.



شیعه امامیه معتقد است که در میان صحابه، افراد مختلفی از عادل و فاسق وجود داشته‌اند، از این رو مجرد مصاحبت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باعث نمی‌شود که کسی تکویناً عادل گردد، بلکه اتصاف کسی به عدالت آن است که در خط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده و نماد سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد. این رأی، موافق با قرآن و سنت نبوی است و هم چنین مورد تأکید صحابه و موافق سیره صحابه بوده است.

این رأی به جهت موافقت با اصول و ادله، مورد پذیرش شماری از اهل سنت با انصاف واقع شده است؛ از متقدمین همانند سعد تفتازانی، مارزی، ابن عماد حنبلی، و از متأخرین هم چون شیخ محمد عبده، محمد بن عقیل علوی، محمد رشید رضا، سید قطب، سید مقبل، شیخ محمد ابوریه، شیخ مصطفی صادق رافعی و محمد غزالی و دیگران. اینان به این نتیجه رسیده‌اند که عدالت ویژه آن عده از صحابه است که به روش اسلامی استقامت داشته و در دین تغییر و تبدیل ایجاد نکردند.

### ۳- عدالت جمیع صحابه قبل از دخول در فتنه

معتزله به عدالت جمیع صحابه معتقدند، جز کسانی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد جنگ شدند که آنان فاسق بوده و شهادشان قبول نیست.<sup>۴۶۰</sup>

### ۴- تأویل و توجیه مواقف صحابه

برخی از اهل سنت معتقدند که باید جایگاه و مواقف صحابه را به نحوی توجیه کنیم که با قول به عدالت‌شان سازگار باشد.

ابن حجر هیتمی می‌گوید: «آنچه اهل سنت و جماعت بر آن اجماع دارند این است که بر هر مسلمانی واجب است تزکیه صحابه و اثبات عدالت آنان و طعن وارد نکردن به آنها ... و نیز واجب است کارهای آنان را که در ظاهر خلاف است به بهترین وجه تأویل نماییم؛ زیرا آنان شایسته این کارند».<sup>۴۶۱</sup>

ابن حجر خود به این توصیه عمل کرده و در تبرئه معاویه از ظلم‌هایش می‌گوید:

«گروه معاویه هر چند ظالم بودند، ولی این ظلم سبب فسق او نمی‌گردد، زیرا قابل تأویل است و می‌توان او و اصحابش را در این عمل معذور دانست».<sup>۴۶۲</sup>

و عده‌ای نیز این خط را دنبال کرده و دست به توجیه تمام کارهای خلافی زده‌اند که از صحابه صادر شده است.

### ۵- عدالت جمیع صحابه

<sup>۴۶۰</sup> (۱) همان، ص ۳۲۸.

<sup>۴۶۱</sup> (۲) الصواعق المحرقة، ص ۳۲۵.

<sup>۴۶۲</sup> (۱) همان، ص ۳۲۸.

رأى اکثر اهل سنت بر این است که تمام صحابه عادل بوده و با آن حال از دنیا رفته‌اند.

ابن اثیر می‌گوید: «صحابه با بقیه راویان شریک‌اند مگر در جرح و تعدیل؛ زیرا تمام آنان عادل بوده و جرحی در آنها راه ندارد».<sup>۴۶۳</sup>

ابن حجر می‌گوید: «اهل سنت اتفاق دارند که جمیع صحابه عادل‌اند و کسی در این مسئله اختلاف ننموده مگر عده کمی از اهل بدعت».<sup>۴۶۴</sup>

ابن الصلاح می‌گوید: «امت بر عدالت جمیع صحابه اجتماع نموده و این، به خاطر عنایت خداوند است، زیرا آنان ناقلاًن شریعت‌اند».<sup>۴۶۵</sup>

سرخسی می‌گوید: «هر کس بر صحابه طعن وارد کند ملحد است و اسلام را رها کرده و اگر توبه نکند درمانش شمشیر است».<sup>۴۶۶</sup>

قرطبی می‌گوید: «همه صحابه عادل و از اولیای خدا و برگزیدگان خلق بعد از انبیا و ورسولان‌اند. این، مذهب اهل سنت و جماعت است».<sup>۴۶۷</sup>

خطیب بغدادی می‌گوید: «این مسئله احتیاج به سؤال ندارد، زیرا خداوند آنها را به عدالت رسانده و خبر از طهارت باطن آنان داده است».<sup>۴۶۸</sup>

دکتر حسن شیخ می‌گوید: «عدالت صحابه ثابت و معلوم است به نص قرآنی که در آن باطل راه ندارد».<sup>۴۶۹</sup>

## نکات:

۱- نقد صحابه به جهت دفاع از شریعت:

اگر کسی بحث از عدالت و جرح و تعدیل صحابی می‌کند، به خاطر ابطال کتاب خدا و سنت رسول (صلی الله علیه و آله) یا شهود مسلمین و واسطه‌های فیض سنت نبوی نیست، بلکه هدف اساسی، شناخت صالحان آنان است، تا حدیث و سنت واقعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از راه درست و مطمئن به دست آید. کسی درصدد ابطال شریعت نیست، زیرا تضعیف برخی از صحابه نه تنها سبب وهن و ابطال شریعت نمی‌شود بلکه موجب تقویت و تبرئه شریعت از باطل است.

<sup>۴۶۳</sup> (۲). اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۰.

<sup>۴۶۴</sup> (۳). الاصابه، ج ۱، ص ۱۷.

<sup>۴۶۵</sup> (۴). مقدمه ابن الصلاح.

<sup>۴۶۶</sup> (۵). اصول السرخسی، ج ۲، ص ۱۳۴.

<sup>۴۶۷</sup> (۶). الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۹.

<sup>۴۶۸</sup> (۱). الكفاية في علم الرواية، ص ۴۹.

<sup>۴۶۹</sup> (۲). عقيدة اهل السنة و الاثر في الصحابه الكرام، ج ۲، ص ۸۰۰.

۲- پرهیز از دخالت مسائل عاطفی:

نظریه عدالت کل صحابه ناشی از عواطف افراطی دینی است. تفتازانی می‌گوید:

«جنگ‌ها و مشاجراتی که در تاریخ، میان صحابه رخ داده و بر زبان افراد ثقه جاری است، ظاهرش نشان می‌دهد که برخی از صحابه از راه حق خارج شده و به حدّ ظلم و فسق رسیدند. و داعی و انگیزه این کار نیز کینه، حسد، عناد و گاه حبّ ریاست و پادشاهی و میل به لذات و شهوات بوده است، زیرا هر صحابی، معصوم نیست و هر کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات نموده، اهل خیر نبوده است، ولی علما به جهت حسن ظنّشان به اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، برای کارهای خلاف آنان محمل‌ها و تأویل‌هایی ذکر نموده‌اند. و ظلمی که در حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند، در ظاهر به حدّی است که مجالی برای اخفای آن نیست و پستی آن به حدّی است که اهل آسمان و زمین، بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام گریسته و کوه‌ها از جا کنده شده و صخره‌ها از هم پاشیده‌اند و کارهای زشت آنان هنوز پا برجاست. لعنت خدا بر کسانی باد که دست به چنین جنایاتی زده، یا به آن راضی بوده و برای آن کوشش کرده‌اند و عذاب آخرت دائمی و شدیدتر است.»<sup>۴۷۰</sup>

تمام مشکل اهل سنت و علت حقیقی در تعدیل کل صحابه و صحبت نکردن از جرح و تعدیل آنان، به این خاطر است که برای سنت اهل بیت علیهم السلام، هر چند در حدّ ناقلین سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ارزشی قائل نیستند. از همین رو مجبورند این وسائط فیض نبوی را، به تعبیر خودشان، از هر نوع جرح و تعدیل مصون دارند، تا سنت نبوی ضایع نشود. در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای بعد از خود دو چیز گران بها به ارمغان گذاشته است: یکی کتاب خدا و دیگری عترتش، که با تمسک به هر دو، امت از گمراهی و ضلالت در امان‌اند.

شیعه امامیه با تمسک به این دو اثر گران بها مجال وسیعی در جرح و تعدیل صحابه دارد، تا سنت نبوی را از اهلس اخذ کرده و به آن عمل نماید.

۳- امر به حسن ظن اطلاق ندارد

سید محمد بن عقیل می‌گوید: «حسن ظن به فعل مؤمن، خوب است، ولی نه در مقام بیان حق و ابطال باطل و جرح و تعدیل؛ زیرا اگر حسن ظن را به این مقام نیز تعمیم دهیم احکام تعطیل، حدود و شهادت باطل و اساس شریعت ویران خواهد شد...»<sup>۴۷۱</sup>

<sup>۴۷۰</sup> (۱). شرح المقاصد، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۷.

<sup>۴۷۱</sup> (۲). النصائح الکافیة، ص ۲۲۵.

این مطلب کاملاً صحیح است، زیرا شارع مقدس گرچه فرموده است که فعل برادر مؤمن باید تصحیح و توجیه شود، ولی در جایی که سخن از دین و شریعت است می‌فرماید: «برادر تو، در حکم دین توست، در دینت نهایت احتیاط را انجام ده.» و می‌دانیم که بحث از صحابه در حقیقت بحث از الگوهای است که در زندگی انسان کارساز است. پس در حقیقت بحث از صحابی بحث از دین است، از این رو باید دقیق بوده و عادل را از فاسق جدا نماییم.<sup>۴۷۲</sup>

---

<sup>۴۷۲</sup> علی اصغر رضوانی، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۸۴ ش.